

به نام خداوند جان و خرد

# سوالات درس به درس

فارسی دوازدهم در امتحانات نهایی

با پاسخ تشریحی

شامل قلمرو های زبانی ، ادبی و فکری

(۱) معنی جملات و ابیات مهم

(۲) سوالات دستور زبان

(۳) آرایه های ادبی

(۴) درک مطلب و خود آزمایی

تهیه و تنظیم : غلامرضا بیژنی

	<b>درس یک : شکر نعمت</b>
۱	معنی
۲	<b>فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده.</b> جواب: به باد صبا امر فرموده همچون کسی که فرش‌ها را پهن می‌کند، بر روی زمین سبزه و گیاهان برویاند.
۳	<b>پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.</b> آبروی بندگان را با وجود گنهکاری آنان نمی‌ریزد و روزی مقرر آن‌ها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند.
۴	و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. جواب: هسته‌ی خرمایی با توجه و عنایت خداوند به نخلی بلند تبدیل می‌شود.
۵	<b>منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.</b> جواب: سپاس مخصوص خداوندی است که اطاعت از فرامینش سبب نزدیکی به او می‌شود و شکر گذارش موجب فراوانی نعمت می‌گردد.
۶	<b>عصاره‌ی ناکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.</b> جواب: آب انگور به سبب قدرت خداوند شیرینی بر گزیده‌ای گشته‌است و هسته‌ی خرمایی با توجه و عنایت خداوند به نخلی بلند تبدیل می‌شود.
۷	<b>درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته.</b> جواب: به عنوان لباس عید نوروز بر تن درختان پوششی از برگ‌های سبز پوشانده است.
۸	<b>یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود.</b> جواب: یکی از عارفان در حالت تأمل و تفکر عارفانه فرورفته بود.
۹	<b>هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است. و چون بر می‌آید مفرح ذات</b> جواب: هر نفسی که می‌کشیم موجب ادامه‌ی زندگی می‌شود و چون بازدم انجام می‌شود موجب نشاط جان آدمی می‌شود.
۱۰	<b>دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.</b> جواب: به ابرهای بهاری چون دایه‌ای دستور داده است تا گیاهان را بر روی زمین با باران خود پرورش دهد.
۱۱	<b>به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را.</b> جواب: در ذهنم بود چون به عرفان و معارف الهی رسیدم از آن‌ها برای دوستان هدیه بیاورم؛
۱۲	<b>بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت</b> بوی معارف الهی چنان مرا شیفته کرد که از خود بی‌خود شدم و همه چیز را فراموش کردم.
۱۳	<b>عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف.</b> جواب: عابدان حقیقی درگاه خداوند به کوتاهی کردن در عبادت اعتراف می‌کنند.
۱۴	<b>واصفان حیل‌ی جمالش در بحر مکاشفت مستغرق شده بودند.</b> جواب: عرفان و وصف کنندگان زیبایی خداوند در اندیشه‌ی پی بردن به حقایق پروردگار فرورفته بودند.
۱۵	<b>اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع گلاه شکوفه بر سر نهاده است.</b> جواب: با آمدن فصل بهار شاخه‌های درختان پر از شکوفه شده‌اند.

۱۶	همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم: تنها به سوی تو رو می کنم و به سبب لطف و کرم تو در پویه و تلاشم.
۱۷	همه از فضل تو پویم: به سبب لطف و کرم تو در پویه و تلاش هستم.
۱۸	همه پیشی تو بگاهی همه کمی تو فرازی: همه کم و زیاد شدن ها به دست توست
۱۹	درک مطلب و خودآزمایی در بیت زیر منظور از «تقصیر» چیست؟ «بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد» جواب: کوتاهی کردن در عبادت و انجام گناه
۲۰	در عبارت زیر سعدی به کدام صفات خداوند اشاره می کند؟ «خوان نعمت بی دریش همه جا کشیده. پردهی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد.» جواب: رزاق بودن - ستار العیوب بودن
۲۱	با توجه به عبارت «وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.» الف) عبارت به کدام صفت خداوند اشاره دارد؟ ب) منظور از «وظیفه‌ی روزی» چیست؟ جواب: الف) رزاق بودن خدا / ب) روزی مقرر و تعیین شده
۲۲	در عبارت «پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد» بر کدام صفات خداوند تأکید شده است؟ جواب: رزاق بودن - ستار العیوب بودن
۲۳	بیت «گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش» با کدام یک از ابیات زیر ارتباط معنایی دارد؟ الف) اگر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟ ب) همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری جواب: گزینه‌ی «ب»
۲۴	در عبارت زیر بر چه صفاتی از خداوند تأکید شده است؟ «پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد» جواب: ۱- ستار العیوب ۲- رزاقیت خداوند
۲۵	منظور از «درخت گل» در عبارت زیر چیست؟ گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را» جواب: جلوه‌ای از جمال حق - حالات عرفانی و معنوی
۲۶	در بیت زیر مراد از «مرغ سحر» و «پروانه» چیست؟ «ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد» جواب: مرغ سحر: کسی که در راه حق ادعای عشق و عاشقی می کند. پروانه: عاشق واقعی راه حق
۲۷	در عبارت: «فرش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد» مقصود از «فرش زمردین» چیست؟ جواب: سبزه‌ها و گیاهان
۲۸	در عبارت «عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبَدناکَ حق عبادتکَ»، عاکفان به چه امری اعتراف دارند؟ چرا؟ جواب: به کوتاهی در عبادت خداوند اعتراف می کنند. چون معتقدند خداوند را آن گونه که شایسته است عبادت نکرده‌اند.
۲۹	کدام گزینه مفهوم بیت: «ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد» را بیان می کند؟ الف) بیان عشق و شیدایی / ب) پاک باختگی و بی ادعایی / ج) اتحاد و همیاری

	جواب: گزینه ی «ب»
۳۰	در عبارت «تخم خرمایی به تربتش نخل باسق گشته» الف) منظور از تربیت چیست؟ جواب: الف) مورد عنایت و توجه بودن ب) مرجع ضمیر «ش» به چه کسی بر میگردد؟ ج) خداوند
۳۱	با توجه به عبارت «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را، چون برسیدم بوی گلچمن چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.» الف) «به درخت گل برسیدم» بیانگر کدام حال عرفانی است؟ ب) «دامنم از دست برفت» کنایه از چیست؟ جواب: الف) مرحله‌ی وصال و رسیدن به حق ب) کنایه از خود بی خود شدن که بیانگر مقام فنای فی الله می باشد.
۳۲	کدام گزینه با مفهوم بیت: «ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد» ارتباط معنایی دارد؟ الف) آن که شد هم بی خبر هم بی اثر ب) سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی ج) از میان جمله او دارد خبر جواب: گزینه‌ی «الف»
۳۳	مفهوم قسمت مشخص شده در بیت «گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز» را بنویسید؟ پاسخ: تأکید بر عجز و ناتوانی شاعر از شناخت خدا
۳۴	مفهوم مصراع «همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی» چیست؟ همه ی کم و زیاد شدن ها به دست توست
۳۵	مفهوم آیه ی «عزَّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذَلَّ مَنْ تَشَاءُ» در کدام بیت آمده است؟ الف. همه غیبی تو بدانی ، همه عیبی تو پوشی ب. همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی ج. همه نوری و سروری همه جودی و جزایی. پاسخ: الف
۳۶	آرایه های ادبی یک آرایه‌ی سجع در عبارت مقابل بیابید. «هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات.» جواب: «فرو می رود و بر می آید» یا «حیات و ذات» - در بیت زیر، دو آرایه‌ی ادبی مشخص کنید. چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان جواب: تلمیح؛ جناس؛ مراعات نظیر؛ تشبیه
<b>درس دوم: مست و هشیار</b>	
معنی	
گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را»: گفت باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند. گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم»: گفت: فانه فاکم نزدیک است، آن جا می رویم . گفت: باید حد زند هشیار مردم مست را. مردم(فردی)دانا و آگاه باید انسان مست را مجازات شرعی کند (شلاق بزند) گفت: جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست : گفت :کناه از راه رفتن من نیست ، راه ناهموار است (اوضاع اجتماع نابه سامان است)	

	گفت: نزدیک است والی را سرای آنجا شویم گفت: والی از کجا در خانه ی خمار نیست؟! مامور گفت: خانه ماکم شهر نزدیک است، به آن جا می رویم. مست گفت: از کجا معلوم که ماکم فوراً در میخانه نباشد. گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست گفت: زیار شراب خوردی به این دلیل اختیارت را از دست داده ای. مست گفت: ای نادان کار مرام، مرام است و کم و زیار آن فرقی ندارد! درک مطلب و خودآزمایی
۱	با توجه به بیت: «گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی گفت: ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست.» مفهوم مشخص شده را بنویسید. <b>کار حرام، حرام است و کم و زیاد آن فرقی ندارد</b>
۲	فنّ مناظره در شعر کدام یک از شاعران معاصر به فراوانی یافت می شود؟ <b>پروین اعتصامی</b>
۳	مناظره ی مست و هوشیار از بهترین و زیباترین قطعات شاعر معاصر ..... است. <b>پروین اعتصامی</b>
۴	مصراع دوم شعر «گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی» در کدام گزینه آمده است؟ «ج» الف) گفت «هشیاری بیار این جا کسی هشیار نیست» ب) گفت «پوسیده است جز نقشی ز بود و تار نیست» ج) گفت «ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست» د) گفت «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»
۵	طنز پروین اعتصامی در شعر «مست و هشیار» یاد آور طنز کدام شاعر است؟ <b>حافظ.</b>
۶	بیت زیر به کدام مسئله ی اجتماعی اشاره دارد؟ <b>فساد و ناهنجاری های جامعه (اوضاع نابه سامان اجتماع)</b> گفت: «مستی زان سبب افتان و خیزان می روی» / گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»
۷	در مصراع «گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست» ناهمواری راه بر کدام مسئله ی اجتماعی دلالت می کند؟ <b>اوضاع نابه سامان و فساد حاکم بر جامعه.</b>
۸	در شعر پروین اعتصامی مصراع «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» به کدام پدیده ی اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟ <b>رشوه خواری.</b>
۹	نمونه اشعار تعلیمی «پروین اعتصامی» در این حالت ارائه شده است. <b>مناظره</b>
۱۰	گفت «نزدیک است والی را سرای آن جا شویم» گفت: «..... در خانه ی خمار نیست» <b>گفت والی از کجا</b>
۱۱	شعر پروین اعتصامی از ..... معاصر محسوب می شود. <b>نمونه های شعر تعلیمی</b>
۱۲	شعر پروین از چه جهت شاخص و ممتاز شده است؟ <b>از جهت مناظره</b>
۱۳	در مصراع «گفت باید حد زند هشیار مردم، مست را.» مقصود از «حد زدن» چیست؟ <b>انجام مجازات شرعی</b>
۱۴	در مصراع «محتسب مستی به ره دید و گریانش گرفت»؛ در جامعه ی زمان شاعر «محتسب» چه وظیفه ای داشت؟ <b>کارش نظارت بر اجرای احکام دین بود.</b>
	<b>درس سوم: آزادی</b>
	معنی
۱	<b>خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است</b> اگر وطن به دست بیگانگان آباد شود، آن را باید با اشک ویران کرد (باید به حال آن وطن گریه کرد و تأسف خورد) که آن وطن، دیگر شاد و آباد نست بلکه ماتمکده است
۲	<b>نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است</b> نالۀ مرغ گرفتار در قفس برای وطن است. روش نالیدن پرنده گرفتار در قفس به مانند نالۀ شاعر زندانی است.
۳	<b>همت از باد سحر می طلبم گر ببرد خیر از من به رفیقی که به طرف چمن است</b>

	از باد سحر یاری می خواهم تا خبر من گرفتار را به دوستان آزادم برساند و آنها را از حال من آگاه سازد.
۴	<b>جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن</b> <b>بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است</b> آن لباسی که بر تن داریم اگر در راه وطن غرقه به خون نگردهد، باید آن را پاره کرد و دور انداخت زیرا که آن، لباس رسوایی است و بی ارزش تر از کفن است
۵	<b>آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم</b> <b>ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است</b> آن کسی را که در این کشور به پادشاهی رساندیم و او را چون سلیمان عادل می دانستیم، اکنون ملت ایران یقین حاصل کرده اند که وی (محمدعلی شاه) اهریمن است که به جای سلیمان بر تخت نشسته است.
۶	<b>در دفتر زمانه فتد نامش از قلم</b> <b>هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت</b> هر ملّتی که اندیشمند نداشته باشد در طول تاریخ و روزگار فراموش می شود.
۷	<b>با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است</b> <b>ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت</b> با اینکه از امکانات زندگی بهره ای ندارم، اما به سبب وارستگی، به چنان آسایشی رسیده ام که حتی پادشاهی چون جمشید نداشت.
	درک مطلب و فور آزمایی
۱	منظور از <b>نالۀ مرغ اسیر</b> چیست؟ نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است. مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است شعری که در زندان برای وطن سروده شده است
۲	منظور از بیت زیر چیست؟ <b>آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم</b> <b>ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است</b> این تخت پادشاهی ایران، جای فردی چون حضرت سلیمان است نه جای اهریمن
۳	باد سحر نماد چیست؟ <b>همت از باد سحر می طلبم گر ببرد</b> <b>خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است</b> نماد خبررسانی و پیک
۴	منظور از «اهریمن» در بیت زیر کیست؟ محمدعلی شاه <b>آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم</b> <b>ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است</b>
۵	مفهوم بیت زیر چیست؟ هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت آزادی و وارستگی از وابستگی ها و تعلّقات مادی و دنیایی
	<b>درس پنجم: دماوندیه</b>
	معنی
۱	از سر بکش آن سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند : <b>آن روسری سپید (برف) را از روی سرت بردار و فر و شکوه خود را نشان بده</b>
۲	از سیم به سر یکی گله خود ز آهن به میان یکی کمر بند <b>روی قله ات برف است و دامنه کوه (صخره ها) مثل کمر بند تیره رنگ است که به کمر بسته ای.</b>
۳	بنشین به یکی کبود اورند : <b>بر تخت قدرت بنشین. (فر و شکوه خود را نشان بده)</b>
۴	تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند

	ای دماوند تو قلب منجمد زمین هستی که از شدت درد ورم کرده ای .
۵	بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند مانند ازدهای (مار) زهر آلود حمله ور شو و مانند شیر خشمگین وقهر آلود بانگ و خروش بر آور
۶	ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند ای دماوند که همانند دیو سفید گرفتار هستی و مانند آسمان ، بلند و استوار ایستاده ای .....
۷	تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر ، چهر دلبند چهره ات را در میان ابرها پنهان کرده ای تا انسانها چهره ات را نبینند
۸	با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند با خورشید هم پیمان شده و با مشتری پیوند بسته ای . (با خورشید و مشتری هم نشین شده ای)
۹	تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند برای کاهش درد و ورم مرهمی از برف (کافور) بر روی آن گذاشته اند.
۱۰	تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند ای دماوند تو مشت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثر گذشت روزگاران به جای مانده ای (به ما ارث رسیده ای)
	درک مطلب و فود آزمایی
۱	با توجه به ابیات زیر به سؤالات داده شده پاسخ دهید: ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند تا واهی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند. الف. مقصود شاعر از « دماوند» چیست؟ <b>مردم</b> ب. در بیت سوم به کدام صفت کوه دماوند اشاره شده است؟ <b>بلندی</b> پ. منظور از « ستوران» چیست؟ <b>انسان های نادان ( فرومایه)</b> ت. ترکیب « پس افکند» در بیت آخر ، به چه معناست؟ <b>میراث</b>
۲	دلیل عمده ی شهرت « محمد تقی بهار» به سرودن کدام قالب شعری است؟ <b>قصیده</b>
۳	با توجه به بیت « تا درد و ورم فرو نشیند/ کافور بر آن ضماد کردند» به سؤالات زیر پاسخ دهید: الف. « ورم» و « کافور» به ترتیب استعاره از چیست؟ <b>قله (بر آمدگی کوه) ، برف</b> ب. واژگان « درد ، ورم ، کافور و ضماد» کدام آرایه را به وجود آورده است؟ <b>مراعات نظیر</b>
۴	شاعر در بیت «پنهان مکن آتش درون را/زین سوخته جان، شنو یکی پند» مخاطب خود را به چه امری دعوت می کند؟ <b>اعتراض ( اظهار نارضایتی و خشم)</b>
۵	مفهوم کنایی به کار رفته در مصراع دوم بیت « از سر بکش آن سپید معجر / بنشین به یکی کبود اورند» چیست؟ <b>قدرت و توانایی را در دست بگیر</b>

۶	در بیت « تو قلب فسرده ی زمینی / از درد ورم نموده یک چند»، « قلب فسرده » کدام پایه از تشبیه است؟ <b>مشبه به</b>
۷	در بیت «ای مادر سر سپید بشنو / این پند سیاه بخت فرزند» منظور از «مادر سر سپید» و «سیاه بخت فرزند» چیست؟ <b>کوه دماوند. خود شاعر (ملک الشعرای بهار)</b>
۸	با توجه به ابیات زیر به سؤالات داده شده پاسخ دهید: از سر بکش آن سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکنند زین بی خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند» الف. در بیت اول مقصود شاعر از « سپید معجر» چیست؟ <b>برف نوک قله</b> ب. در کدام بیت تشبیه دیده می شود؟ <b>بیت دوم</b> پ. در بیت سوم منظور از « بی خردان سفله» چه کسانی هستند؟ <b>حاکمان نادان</b>
۹	بیت « تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر ، چهر دلبند» به کدام صفت کوه دماوند اشاره دارد؟ <b>ارتفاع (بلندی)</b>
۱۰	شعر « دماوندیه» ملک الشعرای بهار ، در چه قالبی سروده شده است؟ <b>قصیده</b>
۱۱	با توجه به ابیات زیر به پرسش ها پاسخ دهید: تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر ، چهر دلبند تا وا رهی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیمان الف. شاعر چه دلیلی برای پنهان کردن چهره ی دماوند آورده است؟ <b>رهایی از دست مردمان بد روزگار. (حسن تعلیل)</b> ب. « شیر سپهر » در بیت آخر اشاره به چیست؟ <b>آفتاب</b> ج. نقش دستوری ضمیر «ت» در مصراع اول چیست؟ <b>مضاف الیه</b>
۱۲	در بیت «بگرای چو اژدهای گرز / بخروش چو شرزه شیر ارغند»، « بگرای » چه نوع فعلی است؟ « الف » الف. فعل امر. ب. مضارع التزامی. ج. ماضی التزامی. د. مضارع اخباری.
۱۳	در بیت « تا درد و ورم فرو نشیند / کافور بر آن ضماد کردند» منظور از « کافور » چیست؟ <b>برف</b>
۱۴	ابیات زیر را بخوانید و به پرسش ها پاسخ دهید: « از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهره دل بند» الف) منظور شاعر از « کله خود سیمین» و « کمر بند آهنین» چیست؟ <b>برف روی کوه - تیرگی میانه ی کوه</b> ب) شاعر در بیت دوم، به کدام صفت کوه دماوند اشاره می کند؟ <b>بلندی و ارتفاع</b>
۱۵	در شعر زیر ، مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید: « تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند.» <b>برآمدگی قله ی کوه مرهم نهادن ( بستن چیزی بر زخم)</b>
۱۶	زین بی خردان سفله بستان. <b>پست ، فرومایه.</b>
۱۷	تو قلب فسرده ی زمینی از درد ورم نموده یک چند. <b>ای دماوند تو قلب یخ زده ی زمین هستی که از شدت درد ، ورم نموده ای.</b>

۱۸	در بیت زیر منظور از « شیر سپهر» و « اختر سعد» چیست ؟ با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند <b>(آفتاب به اعتبار آن که برج اسدخانه‌ی اوست)</b> <b>مشتی است که «سعد اکبر» است.</b>
۱۹	منظور از مصراع دوم چیست ؟ تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند قدمت کوه دماوند
	درس ششم: نی نامه
	معنی
۱	هر بی روزی است، روزش دیر شد : هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباه و بیهوده می شود
۲	در غم ما روزها بی گاه شد روزها با سوزها همراه شد عاشق، عمری غمگین است و روزها را با سوز دل به پایان می برد
۳	هر کسی از ظن خود شد یار من : هر کس در حد فهم خود با من یار شد .
۴	نی حدیث راه پر خون می کند. قصه های عشق مجنون می کند نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه عشق عاشقانی چون مجنون- که سراسر درد و رنج است- سخن به میان می آورد .
۵	هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من هر کسی در حد فهم و توان خود، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.
۶	تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست گرچه جان تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک بر دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.
۷	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق برای بیان درد اشتیاق، شنونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.
۸	نی حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید نغمه های نی، همدم هر عاشق هجران دیده است و راز او را فاش می کند و برای کسی که جویای معرفت است پرده ها و حجاب ها را از مقابل چشم برمی دارد تا معشوق حقیقی را ببیند.
۹	همچو نی زهری و تریاکی که دید ؟ همچو نی دمساز و مشتافی که دید ؟ نی هم زهر است و هم پادزهر. در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز هست (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد)
۱۰	هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی روزی است روزش دیر شد تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباه و بیهوده می شود.
۱۱	محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

	حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند؛ تنها، عاشق (بی هوش) محرم است، همان طور که «گوش» برای ادراک سخنان «زبان» ابزاری مناسب است.
۱۲	بشنو از نی چون حکایت می کند / از جدایی ها شکایت می کند به صدای نی (انسان کامل یا مولانا) گوش کن که چگونه سخن می گوید و از دوری معشوق گله و شکایت می کند؟
۱۳	من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم من برای همه انسان ها ناله عشق به حق را سر دادم و با همه آن ها، چه کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کُند است (بد حالان) و چه کسانی که رهروان راه حق اند همراه شدم.
۱۴	آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد، نیست باد این بانگ و ناله نی، باد و هوا نیست بلکه آتش عشق است. امیدوارم هر کسی که از این سوز و گداز عشق، بی بهره است نابود شود
۱۵	سر من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی توانند راز و حقیقت این ناله را دریابد. (تنها با چشم و گوش دل می توان آن را درک کرد.)
۱۶	در نیابد حال پخته هیچ خام: آن که راه عشق نسپرده، از حال عارف واصل بی خبر است. درک مطلب و فور آزمایی
۱	در بیت: «کز نیستان تا مرا بریده اند / از نفیرم مرد و زن نالیده اند.» مقصود از «نیستان» چیست؟ عالم معنا
۲	با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید: «هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر بی روزی است، روزش دیر شد» در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسلام» الف. منظور از «ماهی» چیست؟ ب. مصراع اول بیت دوم به چه معنا است؟ عاشق واقعی. آن که راه عشق نسپرده، از حال عارف واصل بی خبر است.
۳	با توجه به بیت «هر که جز ماهی ز آبش سیر شد/ هر بی روزی است، روزش دیر شد.»؛ «بی روزی» و «دیر شدن روز» به ترتیب به چه معناست؟ بی بهره از عشق - ملول و خسته شدن.
۴	با توجه به ابیات زیر: «آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد» نی حریف هر که از یاری برید / پرده هایش پرده های ما درید» الف. معنای «نیست باد» در مصراع اول و دوم را بنویسید. مصراع اول: تنها نفس و دمیدن نیست. مصراع دوم: نیست و نابود شود ب. واژه ی «حریف» در بیت دوم به چه معنی به کار رفته است؟. همدم
۵	با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید: هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم. الف. منظور مولانا از «اصل خویش» چیست؟ بازگشت به سوی حق ب. در بیت دوم منظور از «خوش حالان» و «بد حالان» چیست

	<p><b>خوش حالان : رهروان راه حق اند که از سیر به سوی حق شادمان اند</b>  <b>بد حالان : کسانی هستند که سیر و سلوک آنها به سوی حق، گند است</b></p>
۶	<p>تفاوت معنایی « پرده » را در بیت « نی حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید » بیان کنید.  <b>نغمه های نی / راز یا حجاب</b></p>
۷	<p>هر کسی از ظنّ خود شد یار من. <b>هر کسی در حد فهم خود یار من شد</b></p>
۸	<p>در بیت « محرم این هوش جز بی هوش نیست      مر زبان را مشتری جز گوش نیست » منظور از « هوش و بی هوش » چیست؟  <b>هوش : عشق      بی هوش : عاشق</b></p>
۹	<p>بیت : هر کسی کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش  الف) اشاره به کدام سخن مشهور است؟ « <b>كُلِّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ</b> »  ب) منظور از اصل خویش چیست؟ <b>بازگشت به سوی خدا</b></p>
۱۰	<p>منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟  هر که جز ماهی ز آبش سیر شد      هر که بی روزی است روزش دیر شد  <b>ماهی دریای حق (عاشق)      آب عشق و معرفت      بی بهره از عشق      روزگارش تباہ و بیهوده می شود</b></p>
۱۱	<p>در بیت زیر منظور از « بد حالان و خوش حالان » چیست؟ به هر جمعیتی نالان شدم      جفت بد حالان و خوش حالان شدم  <b>بد حالان : کسانی هستند که سیر و سلوک آنها به سوی حق، گند است خوش حالان : رهروان راه حق اند که از سیر به سوی حق شادمان اند</b></p>
۱۲	<p>منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ در نیاید حال پخته هیچ خام      پس سخن کوتاه باید والسلام  <b>بی خیر است / عارفِ واصل / آن که راه عشق نسپرده</b></p>
۱۳	<p>در بیت زیر منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ نی حریف هر که از یاری برید      پرده هایش پرده های ما درید  <b>نوا و موسیقی      راز و حجاب</b></p>
۱۴	<p>در بیت زیر تفاوت معنایی « نیست باد » چیست؟  آتش است این بانگ نای و نیست باد      هر که این آتش ندارد ، نیست باد  <b>هوا نیست      نیست و نابود شود</b></p>
	<p><b>درس هفتم: در حقیقت عشق</b></p>
۱	<p>در عشق قدم نهادن کسی را مسلّم شود که با خود نباشد  کسی می تواند عاشق شود که جسم و تعلقات را فراموش کند</p>
۲	<p>عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد  عشق مانند آتش سوزنده است و هر جا که باشد جز خود به هیچ چیز و هیچ کس اجازه اقامت نمی دهد</p>
۳	<p>در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست      با جان بودن به عشق در سامان نیست  کسی می تواند به میدان عشق وارد شود (عاشق باشد) که ترک جان گوید. نمی توان هم با جان خود بود و هم عاشق بود.</p>
۴	<p>ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان  ای عزیز به خدا رسیدن واجب است و به ناچار در نزد عاشقان، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است.</p>

۵	حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می شناس . زندگی با عشق سرچشمه می گیرد و بی عشق زندگی کردن مانند مرگ است
۶	سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد دیوانگی عشق از زیرکی و هوشیاری این جهانی بهتر است.
۷	در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است در این جهان، هر جا جوانی و نیکویی است، آرزو می کنم که عاشق باشد؛ که عشق زیباترین و بهترین کالایی می تواند باشد که از بازار دنیا باید خرید.
<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>	
۱	در عبارت زیر منظور از « نام های حُسن » چیست؟ بدان که از جمله نام های حُسن یکی « کمال » و یکی « جمال » اسماء الحُسنی (نام های خداوند)
۲	منظور از عبارت زیر چیست؟ و هر چه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال اند همه موجودات در مسیر تکامل گام برمی دارند (می خواهند به تکامل خود دست یابند)
۳	با توجه به عبارت زیر: بدان که از جمله نام های حُسن یکی « کمال » و یکی « جمال » و هر چه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال اند علت آفرینش چیست؟ علت آفرینش نه سود بردن خالق است و نه بهره رساندن به مخلوق بلکه سبب اصلی آفرینش، <b>حُبّ حق به کمال</b> است.
۴	«عشق هر کسی را به خود راه ندهد و همه جایی ماوا نکند و به هر دیده روی ننماید» با کدام بیت ارتباط دارد؟ الف) میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ب) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست <b>بیت « ب »</b>
۵	نوع دستوری اجزای جمله چیست؟ <b>محبّت</b> چون به غایت رسد، <b>آن را عشق خوانند</b> چهار جزئی با مفعول و مسند
۶	عبارت « در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و خود را ایثار عشق کند » <b>با ابیات زیر تناسب دارد.</b> الف) میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ب) یک قدم بر سر وجود نهی وان دگر بر در و دود نهی سنایی ج) تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم با وجودش ز من آواز نیاید که منم د) در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست
۷	با توجه به عبارات زیر به سوالات پاسخ دهید. ای عزیز، پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش ببند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

	الف) پروانه نماد چیست ؟ ب) نویسنده عشق را با چه چیزی مقایسه کرده است ؟ پاسخ: الف) عاشق واقعی ب) آتش
۸	درک و دریافت خویش را از جمله زیرنویسید. « سودای عشق از زیر کی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. » پاسخ: برتری عشق بر عقل
	<b>درس هشتم: از پاریز تا پاریس</b>
۱	آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد موسولینی آخرین امپراتور مستبد و قدرتمند روم بود
۲	کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیسر می خواندند ساکنان فرات از روم فرمان می بردند.
۳	یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد یک روز مردم دنیا امیدشان روم بود و از آن فرمان می برد(از آن می ترسید).
۴	خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند این سرزمین که آن را بغداد و ری می خوانند، بیهوده به دست نیامده بیچارگان بسیاری جانشان را در این راه از دست داده اند.
۵	با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می اش نام نهادند خون دل شاهان که با خاک سرشته شد و درخت انگور از آن روید، تبدیل به می (شراب) شد این آب مست کننده که آن را «می» نامیده اند، در حقیقت، خون دل شاهان است که بر خاک ریخته شده و درخت انگور از آن رویده است
۶	صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند اگر تکه چوبی نی نامیده شد به راحتی نبوده است بلکه بسیار شمشیر ستم را بر سر و جسم خود تحمل کرد و از درون خالی شد تانی شد.
۷	دلگرمی و دم سردی ما بود که گاهی مردادمه و گاه دی اش نام نهادند نامگذاری مرداد و دی به این دلیل بوده که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه دی، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما گرفته است
۸	آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند خضر پیامبر که او را خضر فرخنده پی نامیدند راه و رسم خداجویی را از همنشینی و دعای پیر مغان یافته است
	<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>
	وقتی مرغی از اوج، یک لحظه به زمین می نشیند و دوباره برمی خیزد، این توقف کوتاه را ..... می گویند. <b>سرپزدن</b>
	نوعی بالاپوش ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش از پنبه بود و بالای بدن، کتف ها و پشت را می پوشاند. <b>طیلسان</b>
۱	منظور از این عبارت چیست؟

	<p>از بیم عقرب جرّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیة حکومت سرهنگ ها پناه برده اند بدتر شدن پیوستهٔ اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن</p>	
۲	<p>عبارت « از بیم عقرب جرّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیة حکومت سرهنگ ها پناه برده اند» یادآور کدام ضرب المثل ها است؟ از چنگ دزد در آمدن و به چنگ رمال افتادن / از ترس باران به آب چاه جستن / از زیر باران برخاستن و در زیر ناودان نشستن / از چاه برون آمدن و در دام افتادن (از چاله به چاه افتادن)</p>	
۳	<p>منظور از این عبارت چیست؟ آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم رأی می گرفتند و رأی می دادند. دموکراسی . مردم سالاری .</p>	
۴	<p>«دنیا همیشه به یک رو نمی ماند» معادل کدام ضرب المثل است؟ در همیشه روی یک پاشنه نمی چرخد.</p>	
۵	<p>با توجه با ابیات زیر به سوالات پاسخ دهید.</p> <p>(۱) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند (۲) خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند (۳) با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می اش نام نهادند (۴) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند (۵) دلگرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند (۶) آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند</p> <p>(۱) در بیت اول کدام آرایه ها به کار رفته اند؟ تلمیح . جناس . واج آرایی (۲) مفهوم بیت اول چیست؟ ناپایداری قدرت (۳) منظور از بیت دوم چیست؟ در طول تاریخ در این سرزمین ها، خون ضعیفان را ریخته اند (۴) در بیت سوم کدام آرایه ها به کار رفته اند؟ حسن تعلیل . (۵) بیت چهارم به چه موضوعی اشاره دارد؟ ریاضت صوفیانه و عارفانه که با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی می شوند (ترک تعلقات با تحمل سختی ها) (۶) در بیت چهارم کدام آرایه ها به کار رفته اند؟ حسن تعلیل . مجاز . تشبیه . استعاره و تشخیص (۷) شاعر در بیت چهارم شرط میان تهی شده (ترک تعلقات) را چه می داند؟ ریاضت صوفیانه و عارفانه (تحمل رنج ها و جفاها) (۸) منظور از دلگرمی و دم سردی در بیت پنجم چیست؟ دلگرمی . کنایه از امیدواری و دم سردی . کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی (۹) در بیت پنجم کدام آرایه ها به کار رفته اند؟ حسن تعلیل . مجاز . مراعات نظیر . کنایه . تضاد</p>	

	<p>۱۰) در بیت ششم منظور از «پیر مغان» کیست؟ شیخ، مراد، انسان کامل</p> <p>۱۱) مفهوم بیت ششم چیست؟ لزوم وجود مربی در مسیر عرفان (مسیر خداجویی)</p>
۶	مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟ امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند زیاده خواهی و حرص دلیل مرگ و نابودی پادشاهان بزرگ است
۷	« دولت مستعجل » یادآور کدام بیت از حافظ است؟ راستی خاتم فیروزه بواسحافی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
	<b>درس نهم: گوهر</b>
	درک مطلب و فوژ آزمایی
۱	با توجه به عبارت زیر، به پرسش ها پاسخ دهید: « آن شب نیز ماه با تلالؤ پرشکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سرزد و آن جاده ی روشن و خیال انگیزی که گویی، یک راست به ابدیت می پیوندد[ نمایان شد]» الف. منظور از « گل های الماس شکفتند» چیست؟ <b>ستارگان پدیدار شدند.</b> ب. قسمت خط کشیده شده به کدام پدیده ی آسمانی اشاره دارد؟ <b>کهکشان.</b>
۲	در عبارت زیر، مرجع ضمیر مشخص شده را تعیین کنید: <b>صحرا</b> برای شناختن محمد[ ص] و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرفه ی بلند آسمانش به گوش می رسد.»
۳	در عبارت « ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم . ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که هم چون این شیعه ی گم نام و غریبش، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.» مقصود از «امام راستین» چه کسی است و به چه حادثه ای اشاره دارد؟ <b>امام علی(ع) ، گریه و درد دل کردن در چاه</b>
۴	در متن زیر منظور از بخش های مشخص شده چیست؟ « آن شب نیز ماه با تلالؤ پرشکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سرزد و آن جاده ی روشن و خیال انگیزی که گویی، یک راست به ابدیت می پیوندد: « شاهراه علی»، « راه مگه » <b>ستارگان - کهکشان</b>
۵	مقصود از « پرنده ی شاعر» در عبارت « آری، این سکوت مرموز و هراس آمیز کویر است که در سایش بال های این پرنده ی شاعر ، سخن می گوید.» <b>خیال</b>
۶	کدام بخش از متن زیر به اعتقاد قدما اشاره کرده است؟ <b>دریای سبز</b> « گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر ، ستارگان زیبا و خاموش ، تک تک از غیب سر می زنند.»
۷	با توجه به عبارت زیر، به پرسش ها پاسخ دهید: « آسمان کویر ، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هر گاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم.» الف. « مزرع سبز » استعاره از چیست؟ <b>آسمان</b> ب. منظور از « آن روح دردمند و تنها » چه کسی است؟ <b>حضرت علی(ع)</b>
۸	با توجه به متن زیر به سؤالات پاسخ دهید:

	<p>« ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم . ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که هم چون این شیعه ی گم نام و غریبش ، در کنار آن دینه ی پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.»</p> <p>الف. مقصود از « امام راستین» چه کسی است؟ <b>حضرت علی(ع)</b> . ب. منظور از « مدینه ی پلید» کجاست؟ <b>شهر کوفه</b></p>
۹	<p>دکتر شریعتی در عبارت زیر ، به چه مفهومی اشاره دارد؟</p> <p>« شکوه و تقوا و شگفتی و زیبایی شور انگیز طلوع خورشید را باید از دور دید. اگر نزدیکش رویم از دستش داده ایم! لطافت زیبای گل در زیر انگشت های تشریح می پژمرد! آه که عقل این ها را نمی فهمد.» <b>عقل قادر به درک زیبایی ها نیست (تقابل عقل و عشق)</b></p>
۱۰	<p>کدام بخش از متن زیر به اعتقاد قدما اشاره کرده است؟ <b>دریای سبز</b></p> <p>« گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش ، تک تک از غیب سر می زنند»</p>
۱۱	<p>عبارت زیر را بخوانید و جاهای خالی را کامل کنید .</p> <p>«به نظاره آسمان رفته بودم . گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن ، مرغان الماس پر ، <u>تک تک</u> از غیب سر می زنند»</p> <p>الف) «دریای سبز معلق» در معنای استعاری ..... به کار رفته است . <b>آسمان</b></p> <p>ب) قسمت مشخص شده یعنی ..... <b>ستارگان یکی یکی نمایان می شوند.</b></p>
۱۲	<p>با توجه به عبارت « آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام هم چون پروانه ی شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد، »</p> <p>الف) دکتر شریعتی قلب خود را به چه چیزی تشبیه کرده است؟ <b>پروانه ی شوق</b></p> <p>ب) کدام ویژگی به عقل نسبت داده شده است؟ <b>بی درد و بی دل</b></p>
۱۳	<p>منظور از عبارت زیر چیست ؟ و از کدام بیت حافظ برگرفته شده است؟</p> <p>« مزینان از هزار و صد سال پیش هنوز بر همان مهر و نشان است که بود»</p> <p>مزینان مانند گذشته است و تغییری نکرده</p> <p>بیت حافظ : گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود</p>
۱۴	<p>منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟</p> <p><b>چشم ها به او بود</b> که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او روشن نگاه دارد</p> <p>چشم به کسی بودن: انتظار داشتن</p> <p>چراغ را روشن نگه داشتن: کنایه از پر رونق نگه داشتن و ارزشمند کردن</p>
	<b>درس دهم: فصل شکوفایی</b>
	معنی
۱	<p>دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ، بوی بهار من و تو</p> <p>ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز برگ و بار من و تو را سوزاند ، هراسی نیست چون امروز بوی بهار پیروزی به مشام می رسد</p>
۲	<p>آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟</p>

	در آن سرزمین همچون برزخ، در آن کوچه هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ظلم و ستم هیچ چیز را نمی دید.
۳	دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو دیروز در غربی باغ خزان زده بودم و پر از داغ و حسرت بودم اما امروز خورشید پیروزی در دشت طلوع کرده که همه جای وطن آینه دار من و تو و تجلی حضور ما خواهد بود.
۴	غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو پر از غربت و غبار باغ خزان زده هستیم نیاز به بارانی داریم که خود را شست و شو دهیم. جویباران بسیاری منتظر ماست.
۵	این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو این دوره، فصل شکوفایی من و توست که به انتظار بهار بوده ایم. برخیز با گل نغمه سرایی کنیم که بهار من و تو می آید
۶	با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو همراه با این نسیم سحرگاهی برخیز (قیام کن) و همراه شو. اگر در این راه مبارزه مردیم هراسی نیست. ای دوست، گل به یادگار از من و تو خواهد ماند.
۷	چون رود امیدوارم، بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز امید رسیدن به دریا را دارم که به یکدیگر پیوندیم
	<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>
۱	منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ دیروز اگر سوخت ای دوست <u>غم</u> ، <u>برگ و بار</u> من و تو امروز می آید از <u>باغ</u> ، بوی <u>بهار</u> من و تو <b>غم: ظلم و ستم برگ و بار: استعاره از آرزوها و امیدها باغ: ایران. وطن بهار: استعاره از پیروزی و انقلاب</b>
۲	منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ آنجا در آن <u>برزخ</u> سرد در کوچه های غم و درد غیر از <u>شب</u> آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟ برزخ: فاصله میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، یعنی دوران گذر شب: ظلم و ستم
۳	منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ دیروز در غربت <u>باغ</u> من بودم و یک چمن داغ امروز <u>خورشید</u> در <u>دشت</u> ، آینه دار من و تو باغ: کشور ایران در دوران طاغوت خورشید: استعاره از انقلاب و حرکت دشت: استعاره از وطن
۴	منظور از «آینه داری خورشید» چیست؟ دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو یعنی خورشید تجلی گر حضور مردم ایران است
۵	منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت <u>باران</u> صد <u>جویبار</u> است اینجا، در انتظار من و تو باران: نماد رویش و سبزی جویبار: نماد حرکت
۶	مفهوم کلی بیت چیست؟

	غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو ما دچار پراکندگی هستیم و باید به جویبار وحدت بیوندیم.
۷	منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ با این <b>نسیم</b> سحرخیز، برخیز اگر <b>جان سپردیم</b> در <b>باغ</b> می ماند ای دوست، <b>گل</b> یادگار من و تو نسیم: نماد حرکت جان سپردن: کنایه از مردن باغ: کشور. ایران. وطن گل: استعاره از انقلاب و تجلیات آن (خاطرات و مبارزه)
	<b>درس یازدهم: آن شب عزیز</b>
	<b>معنی</b>
۱	بهبان می آوردید و طفره می رفتید: کوتاهی کردن و تأخیر در کار
۲	جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا: جای خلوتی برای راز و نیاز بود
۳	بچه ها هم که انگار از دست آن ذلّه شده بودند. بچه ها هم از دست او به تنگ آمده بودند
۴	دوباره به من تشر زدید که بروم: با خشم به من پرخاش کردید که بروم
	<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>
۱	منظور از «کنجاوی گلوله توپ» در عبارت زیر چیست؟ گودالی که از کنجاوی گلوله توپ در خاک فراهم بود فرو رفتن گلوله توپ در خاک
۲	ایهام را بیابید و توضیح دهید. سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک هم سطح و یکسان کند (۱) من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم (۲) من با سجده در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می شوم
۳	کنایه را در عبارت زیر بیابید و توضیح کنید. «چشم و گوشان همه جا کار می کرد و آتشان هم لحظه ای خاموش نمی شد. معلوم نبود آن همه خشاب را از کجا می آوردید» <b>آن همه خشاب را از کجا می آوردید:</b> کنایه: آن همه نیرو و قدرت را از کجا می آوردید؟
	<b>درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش</b>
	<b>معنی</b>
۱	چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی اگر می خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی
۲	دل شاه از اندیشه یابد گزند: بدگمانی، دل شاه را آزرده خواهد کرد.
۳	وزین دختر شاه هاماوران پراندیشه گشتی به دیگر کران و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است.
۴	ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را بیاید گذشت چون کار به اینجا رسید و مقصّر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند

۵	چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند سرنوشت چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی سوزاند
۶	سرانجام گفت ایمن از هردوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان دل و روان من نسبت به شما آسوده و ایمن نمی گردد
۷	جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روب هرو کرد.
۸	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار سیاوش چنین گفت: که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان تر است
۹	اگر کوه آتش بود بسپرم ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.
۱۰	پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک بی کاووس نسبت به فرزند و همسر کی نژاد خود به شدت نگران شد
۱۱	کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟ اگر یکی از این دو گناهکار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من پادشاه می گوید؟ (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی را نخواهم داشت. اعتبارم را از دست می دهم)
۱۲	همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره دل گسل بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره ای بیابم.
۱۳	به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان کاووس به وزیر خود فرمان داد تا صد کاروان شتر از دشت بیاورد
۱۴	سراسر همه دشت بریان شدند همه مردم حاضر در دشت غمگین و ناراحت بودند
۱۵	فرود آمد از باره، بردش نماز: از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم به جا آورد(در مقابلش تعظیم کرد)
۱۶	سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت سیاوش اسب سیاه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین نبود و خود را برای جنگ با آتش آماده کرد.
۱۷	چنان آمد اسب و قبای سوار که گفتمی سمن داشت اندر کنار اسب و لباس سیاوش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گلها گذشته است.
۱۸	فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهد پیاده سپاه کاووس شاه و همه سپاه همراه او به نشانه احترام از اسب پیاده شدند.
	درک مطلب و خودآزمایی
۱	مفهوم اصلی مصرع اول را بنویسید.

	«سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند» غمگین شدن همه مردم
۲	«بدان گه که شد پیش کاووس باز فرو آمد از باره، بردش نماز؛ نماز بردن یعنی... : تعظیم و ستایش کردن
۳	در بیت «مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند» اعتقاد بر این است که... بی گناهان در آتش نمی سوزند.
۴	«موبد» در مصراع «چنین گفت موبد به شاه جهان...» چه کسی است؟ روحانی مشاور در امور سلطنت
۵	باتوجه به بیت «چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو» منظور از «شاه نو» چه کسی است؟ <b>سیاوش</b>
۶	در بیت «مگر آتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند» واژه «مگر» به چه معنایی به کار رفته است؟ شاید (امید است)
۷	در بیت «فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهد، پیاده سپاه» الف) منظور از سپهد چه کسی است؟ کی کاووس ب) مفهوم مصراع دوم چیست؟ احترام گذاشتن به سیاوش
۸	«به گفتن نشاندن» در مصراع «همی با سیاوش به گفتن نشانند»؛ یعنی...: روبه رو کرد
۹	باتوجه به بیت «سر پر زشرم و حیایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست» سیاوش رهایی خود را در چه می داند؟ در اثبات بی گناهی
۱۰	مفهوم مصراع «که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار» چیست؟ آتش دوزخ در برابر این سخن (تهمت) برای من ناچیز و بی ارزش است
۱۱	منظور از مصراع دوم چیست؟ چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی باید خطر را پذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی
	آرایه های ادبی
	۱- بیت «همی کند سودابه از خشم موی / همی ریخت آب و همی خست روی» کدام آرایه ها را دارد؟ <b>کنایه، جناس، مراعات نظیر</b> ۲- یک آرایه ادبی برای مصراع دوم بنویسید. «یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه» <b>اغراق - ماه مجاز از آسمان - خاک نعلش برآمد به ماه : کنایه از سرعت زیاد (یک مورد کافیست)</b> ۳- آرایه مشترک دو مصراع زیر را مشخص کنید. الف) زمین گشت روشن تر از آسمان ب) همی خاک نعلش برآمد به ماه <b>کنایه</b> ۴- مفهوم کنایه ها را در ابیات زیر بنویسید.

<p>الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سو <b>سنگ بر سو زدن کنایه از آزمایش و امتحان</b></p> <p>ب) همان به کزین زشت کردار ، دل بشویم کم چاره دل گسل <b>دل شستن کنایه از صرف نظر کردن ، رها کردن</b></p> <p>۵- هر یک از ابیات زیر بیانگر کدام یک از زمینه های حماسه است؟</p> <p>الف) چنان آمد اسپ و قباى سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار <b>خرق عادت</b></p> <p>ب) اگر کوه آتش بود بسپرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم <b>قهرمانی</b></p> <p>ج) مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند</p> <p><b>ملی : اشاره به زمینه ملی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدس می دانستند</b></p> <p>د) پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن</p> <p><b>ملی : رسم کفن و دفن است</b></p> <p>۶- مصرع دوم بیت زیر بیانگر کدام ویژگی حماسی است؟</p> <p>« چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود » <b>خرق عادت</b></p>	<p><b>درس سیزدهم: خوان هشتم</b></p> <p>معنی</p> <p>۱ داشتَم می گفتم ، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می کرد: داشتَم می گفتم در آن ظلمت، (بامعه پر از ظلم پهلوی) شدت ظلم و ستم بسیار زیاد بود.</p> <p>۲ در بُنِ این چاه آبش زهرِ شمشیر و سنان ، گم بود. ( در عمق پاهی که آب آن زهر شمشیر و سرنیزه بود، ناپیدا بود )</p> <p>۳ رخس را می دوید و می پایید : رفش را می دید و مراقب بود (زیر نظر داشت)</p> <p>۴ سورت سرمای دی بیدادها می کرد : شدت (تندی و تیزی) ظلم و ستم (سرمای زمستان) بسیار زیاد بود.</p> <p>۵ پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خان هشتم بود: اکنون رستم اسیر و گرفتار (فوراگ و شکار) پاه (مکر) شده بود.</p> <p>۶ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است : این شعر ابراز سنجش محبت و دشمنی جوانمرد و ناپوانمرد است.</p> <p>۷ مرد نقال از صدایش ضجه می بارید / نگاهش مثل خنجر بود : در صدای مرد داستان کو غمی پنهان بود ( بیان غمگینی داشت) و تند و تیز نگاه می کرد</p> <p>۸ همگنان را خون گرمی بود. : همگی صمیمی بودند.</p> <p>۹ همگنان خاموش / گرد بر گردش ، به کردار صدف برگرد مروارید / پای تا سر گوش. مردم همه ساکت بودند، هم چون صدفی که مروارید را در میان بگیرد، مرد نقال را در میان گرفته بودند، و به سخنان نقال با تمام وجود گوش می کردند.</p> <p>۱۰ آری اکنون تهمتن با رخس غیرت مند / در بُنِ این چاه آبش زهر شمشیر و سنان ، گم بود.</p>
---	---

	آری اکنون رستم تنومند همراه اسب غیرت مند فور(رفش) در ته این چاه گرفتار شده بود. چاهی که در آن به جای آب، زهر شمشیر و نیزه بود.
۱۱	گویی از تن حسّ و هوشش رفته بود و داشت می خوانید. / او / از تن خود – بس بتر از رخس – / بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش : رستم کویی تاب و توانش را از دست داده بود و در حال مرگ بود و از تن فور – که بسیار بدتر از بدن رفش(اسبش) بود – بی خبر بود و توفّی به حال فور نداشت
۱۲	این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد : شاید این اولین بار بود که رستم نفذیرد. (بفند نمی زد) درک مطلب و فور آزمایی
۱	این عیار مهر و کین مرد و نامرد است. این شعر ابزار سنجش محبت و دشمنی / جوانمرد و ناجوانمرد است.
۲	مرد نقّال از صدایش ضجّه می بارید / و نگاهش مثل خنجر بود. <b>در صدای مرد داستان گو غمی پنهان بود (بیان غمگینی داشت) و تند و تیز نگاه می کرد.</b>
۳	سورت سرمای دی بیداد ها می کرد . <b>تندی و شدت سرمای دی ماه بسیار بود ( هوا خیلی سرد بود).</b>
۴	همگان را خون گرمی بود. <b>همگی صمیمی بودند.</b>
۵	آری اکنون تهمتن با رخس غیرت مند / در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان ، گم بود. <b>آری اکنون رستم تنومند همراه اسب غیرت مند خود( رخس) در ته این چاه گرفتار شده بود. چاهی که در آن به جای آب، زهر شمشیر و نیزه بود.</b>
۶	همگان خاموش / گرد بر گردش ، به کردار صدف برگرد مروارید / پای تا سر گوش. <b>مردم همه ساکت بودند، هم چون صدفی که مروارید را در میان بگیرد، مرد نقّال را در میان گرفته بودند، و به سخنان نقّال با تمام وجود گوش می کردند.</b>
۷	این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد. شاید این اولین بار بود که رستم لبخند نمی زد.
۸	شیر مرد عرصه ی ناورد های هول. <b>رستم ، مرد شجاع میدان های نبرد هول انگیز.</b>
۹	آن <b>هر یوه</b> ی خوب و پاک آیین – روایت کرد. <b>هراتی ( اهل هرات)</b>
۱۰	<b>سورت</b> سرمای دی بیداد ها می کرد. <b>تندی ، تیزی ، شدت اثر</b>
۱۱	در شعر زیر ، به ترتیب ، « مشبه » و « مشبه به » را مشخص کنید. « قهوه خانه گرم و روشن بود ، هم چون شرم... » <b>مشبه: قهوه خانه مشبه به: شرم</b>
۱۲	معنی واژه ی مشخص شده را بنویسید این <b>عیار</b> مهر و کین مرد و نامرد است. ( <b>سنگ محک</b> )
۱۳	در عبارت زیر منظور از قسمتی که زیر آن خط کشیده شده است، چیست؟ <b>داستان مرگ رستم که از شاهنامه ی فردوسی تعریف می کرد</b> « آن سکوتش ساکت و گیر / و دَمش چونان حدیثش آشنایش گرم / راه می رفت و سخن می گفت.»
۱۴	با توجه به شعر زیر ، به سؤالات داده شده پاسخ دهید: « بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید / بس که خونش رفته بود از تن.» الف. «ش» در گشودش ، « مضاف الیه » کدام واژه است؟ <b>چشم</b> ب. مرجع ضمیر «ش» در واژه ی خونش چیست؟ <b>تن (رخس)</b>
۱۵	یکی از مهمترین شاخصه های شعری « مهدی اخوان ثالث » را نام ببرید. <b>علاقه ی ویژه ی او به احیای سنت های حماسی و اساطیری کهن، صلابت و سنگینی شعر خراسانی و شیوه ی روایت گری او.</b>
۱۶	با توجه به شعر زیر به سؤالات پاسخ دهید:

	<p>« رخش را می دید و می پایید/ رخش، آن طاق عزیز، آن تای بی همتا/ رخش رخشنده/ با هزاران یاد های روشن و زنده.»</p> <p>الف. «طاق» به چه معناست؟ <b>تک (یکتا، یگانه)</b></p> <p>ب. منظور از «هزاران روشن و زنده» چیست؟ <b>خاطرات روشن و به یاد ماندنی</b></p> <p>ج. در متن بالا یک حس آمیزی بیاید. <b>یاد های روشن</b></p>
۱۷	<p>در مصراع «کان کلید گنج مروارید او گم شد.» منظور از «کلید گنج مروارید» چیست؟ <b>لبخند رستم</b></p>
۱۸	<p>با توجه به شعر: «قصه است این، قصه، آری قصه ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین و مرد و نامرد است/ بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست» شاعر چه تفاوتی بین شعر خود و دیگر سروده ها قائل شده است؟</p> <p><b>شعر خود را فقط دارای ظاهر زیبا نمی داند بلکه محتوا و مفهوم آن را ارزشمند می داند</b></p>
۱۹	<p>در شعر زیر، کدام گزینه در باره ی واژه ی مشخص شده درست است؟ «الف»</p> <p>«هفت خوان را زاد سرو مرو/ یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد/ آن هریوه ی خوب و پاک آیین - روایت کرد.»</p> <p>الف) صفت نسبی. ب) اسم. ج) قید تشبیه. د) صفت شمارشی.</p>
۲۰	<p>در شعر زیر دو آرایه ی ادبی بیاید:</p> <p>«مرد نقال- آن صدایش گرم، نایش گرم/ آن سکوتش ساکت و گیرا/ و دَمش چونان حدیث آشنایش گرم/ راه می رفت و سخن می گفت» <b>حس آمیزی، تشبیه، مجاز، استعاره، واج آرای، اشتقاق، مراعات نظیر.</b></p>
۲۱	<p>منظور از «خوان هشتم» در شعر زیر چیست؟ «پهلوان هفت خوان، اکنون/ طعمه ی دام و دهان خوان هشتم بود.»</p> <p><b>چاهی که رستم با رخس در میان آن افتاد.</b></p>
۲۲	<p>با توجه به مصراع «گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید»، منظور از «صدف» و «مروارید» چه کسانی هستند؟</p> <p><b>صدف: افراد داخل قهوه خانه. مروارید: نقال.</b></p>
۲۳	<p>رخش را می دید و می پایید. <b>رخش را می دید و مراقب بود (زیر نظر داشت)</b></p>
۲۴	<p>با توجه به شعر زیر، به پرسش ها پاسخ دهید:</p> <p>«مرد نقال- آن صدایش گرم، نایش گرم/ آن سکوتش ساکت و گیرا/ و دَمش، چونان حدیث آشنایش گرم- راه می رفت و سخن می گفت.»</p> <p>الف) شاعر صدای گرم و گیرای نقال را به چه چیزی تشبیه کرده است؟ <b>حدیث آشنا</b></p> <p>ب) منظور از «حدیث آشنا» چیست؟ <b>داستان های شاهنامه</b></p>
۲۵	<p>در بُن این چاه آبش زهر شمشیر سنان، گم بود. <b>در عمق چاهی که آب آن زهر شمشیر و سرنیزه بود ناپیدا بود</b></p>
۲۶	<p>پهلوان هفت خوان، اکنون/ طعمه ی دام و دهان خوان هشتم بود. <b>اکنون رستم اسیر و گرفتار (خوراک و شکار) چاه (مکر) شده بود.</b></p>
۲۷	<p>آری اکنون شیر ایران شهر/ تهمتن گرد <u>سجستانی</u>. <b>سیستانی، اهل سیستان</b></p>
۲۸	<p>عبارت زیر درست است یا نادرست؟ <b>درست</b></p> <p>«در شعر «سورت سرمای دی بیدادها می کرد/ و چه سرمای، چه سرمای!» تکرار «چه سرمای چه سرمای» نشانه ی تأکید بر ظلم است.»</p>
۲۹	<p>در شعر «همگان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید»؛ «صدف» و «مروارید» به ترتیب کدام پایه ی تشبیه هستند؟ <b>هر دو مشبه به هستند.</b></p>
	<p><b>درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ</b></p>
	<p><b>معنی</b></p>

۱	نیست خالی هیچ شهر از شهریار هیچ شهری (کشوری) نمی تواند خالی از شهریار و پادشاه باشد
۲	بیش از این بی شاه بودن راه نیست. بیش از این بدون شاه بودن طبق رسم و قاعده نیست (درست نیست)
۳	چون بود کاقلم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ در این روزگار، بی شاه بودن، درست نیست.
۴	شیر مردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف برای پیمودن این راه، فردی شجاع و شگفت آور لازم است زیرا این راه، راهی طولانی و پر از خطر است
۵	گل اگر چه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال گل اگر چه صاحب زیبایی بی ماندی است اما آن زیبایی، بسیار زود گذر است
۶	هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند مانده از یک ذره باز؟ هر که بتواند با خداوند ارتباط برقرار کند دیگر به عشق های مجازی توجهی ندارد (هر کسی که می تواند به درگاه با عظمت حق برسد و با او همراه شود / چگونه می تواند به سبب دلبستگی به چیز های نا چیز و بی ارزش از وصول به حق باز ماند؟)
۷	چون فرو آیی به وادی طلب پیش از آن هر زمانی صد تعب وقتی که به مرحله طلب برسی هر لحظه با رنج و سختی های فراوانی رو برو می شوی.
۸	ملک اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت در باختن باید از قدرت و پادشاهی بگذری و نیز باید هر چه را در تصرف توست، همگی رها کنی.
۹	نه بدوره، نه شکیبایی از او صد هزاران خلق سودایی از او نه به او می توان رسید و نه می توان دوری از او را تحمل کرد صدها هزار نفر در آرزوی رسیدن به او هستند
۱۰	غرق آتش شد کسی کانجا رسید آنکه بتواند به این وادی برسد سراسر وجودش را عشق فرا می گیرد
۱۱	هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش هر کسی به قدر و ارزش واقعی خود آگاه می شود و به آن مقام والای خود پی می برد
۱۲	روی ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر کنند اگر از این بیابان (توحید) بگذرند، همه به وحدت و یگانگی می رسند
۱۳	صد هزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو صد هزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و گم شده اند در این مرحله سایه های جاویدی را می بینی که به سبب خورشید وجود حق، گم و ناپیدا هستند
۱۴	خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

	خود را سیمرخ تمام دیدند؛ کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمرخ، درحقیقت همان سی مرغی بودند که به حق پیوسته بودند
	<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>
۱	مفهوم کلی بیت زیر را بنویسید: « روی ها چون زین بیابان درکنند جمله سراز یک گریبان برکنند » اگر از این بیابان ( توحید) بگذرند همه به وحدت و یگانگی می رسند
۲	پیش از آن هر زمانی صد تعب ؛ یعنی : هر لحظه صدها رنج و سختی می بینی
۳	در بیت زیر، مقصود از « دریا» و « شبنم » چیست؟ « چون به دریا می توانی راه یافت سوی یک شبنم چرا باید شتافت » دریا: حق تعالی شبنم: هر چه غیر از خدا
۴	در بیت « هشت جنت نیز این جا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است » منظور از « هشت جنت » و « هفت دوزخ » چیست؟ به ترتیب هشت قسمت بهشت و درکات هفت گانه ی جهنم
۵	چون فرو آیی به وادی طلب پیش از آن هر زمانی صد تعب وقتی به مرحله ی جست و جوی حقیقت برسی صدها رنج و سختی می بینی
۶	بیت « گرسی بینی عدد ، گر اندکی آن یکی باشد در این ره در یکی» اشاره به کدام وادی عرفان دارد؟ وادی توحید
۷	با توجه به بیت « بعد از این وادی توحید آیدت / منزل تفرید و تجزید آیدت» منزل « تفرید» در اصطلاح صوفیه چگونه منزلی است؟ تحقق بنده است به حق ، به طوری که حق ، عین قوای بنده باشد
۸	تمثیل های زیر را از داستان منطق الطیر ( سی مرغ و سیمرخ ) رمزگشایی کنید: الف) مرغان ب) سیمرخ مرغان: سالکان راه حق سیمرخ: وجود حق تعالی
۹	« داستان تمثیلی بلندی که عمده ترین اندیشه های عرفانی تا عصر عطار را در خود جای داده است» ، چه نام دارد؟ <b>منطق الطیر</b>
۱۰	عطار در بیت « چون فرو آیی به وادی طلب / پیش از آن هر زمانی صد تعب» وادی « طلب» را چگونه توصیف می کند؟ در وادی طلب ، رنج ها و سختی های زیادی به انسان روی می آورد.
۱۱	بیت « هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش » به کدام وادی از مراحل هفت گانه ی سیر و سلوک عطار اشاره دارد. وادی سوم ( معرفت )
۱۲	عذر آوری مرغان در داستان « منطق الطیر » بیانگر چیست؟ وابستگی هایی که انسان را از توجه به خدا و تلاش برای رسیدن به او باز می دارد
۱۳	بیت زیر بیانگر چیست ؟ خویش را دیدند سیمرخ تمام بود خود سیمرخ، سی مرغ تمام بیانگر وحدت در کثرت است
۱۴	توجه با داستان «منطق الطیر» هدهد بیت زیر را در پاسخ به عذرآوری کدام پرنده می گوید؟ جواب: د) بلبل

	گل اگر چه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال الف) باز <input type="checkbox"/> ب) طاووس <input type="checkbox"/> ج) جغد <input type="checkbox"/> د) بلبل <input type="checkbox"/>
	<b>درس شانزدهم: کباب غاز</b>
	معنی
۱	باید درست جلوشان در آیی . باید از آن ها درست پذیرایی کنی.
۲	تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند
۳	فقط کارمندان بلند پایه را دعوت کن و بقیه را نادیده بگیر و بگذار بیهوده انتظار بکشند. (بی بهره بمانند)
۴	این بدبخت ها سال آزرگار یک بار برایشان چنین پایی می افتد برای این بیچاره ها در تمام مدت سال یک بار چنین فرصتی پیش می آید.
۵	شکم ها را مدتی است صابون زده اند که کباب غاز بخورند و ساعت شماری می کنند. مدتی است دل خوش کرده اند و به خود وعده داده اند و بی صبرانه منتظر هستند
۶	جوانی آسمان جل و بی دست و پا . جوانی بی چیز و فقیر و ناتوان و بی عرضه
۷	هر گلی هست به سر خودت بزنی : هر کاری کنی برای خودت کرده ای. ( هر احترامی بگذاری به خودت گذاشته ای )
۸	حُسن کباب غاز به این است که سر به مُهر روی میز بیاید . ارزش و زیبایی کباب غاز به این است که دست نخورده روی میز بیاید
۹	کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست . کار بسیار سخت و دشواری نیست
۱۰	می خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی . می خواه مثبت کنی چه اندازه توانایی داری ( می توانی از عهده کار بر آیی.)
۱۱	با حال استیصال پرسیدم : پس چه خاکی به سرم بریزم؟ با درماندگی پرسیدم: چه چاره ای بیندیشم؟
۱۲	رفته رفته سر دماغ آمدم . آرام آرام سر حال شدم
۱۳	در خوش زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلمّ وحده و مجلس آرای بلامعارض شده است با سخنان زیبا و لطیفه گویی به دیگران اجازه حرف زدن نمی داد و تنها گویند و مجری بی رقیب مهمانی بود
۱۴	روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت درست نیست خواهش میزبان محترم را رد کرد.
۱۵	چنان کلکش را کنند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود ننهاده بود طوری غاز را خوردند که انگار هیچ وقت آفریده نشده بود.
۱۶	پشت دستم را داغ کردم : عبرت گرفتم، توبه کردم
۱۷	از ماست که بر ماست : هر آنچه به ما می رسد نتیجه عملکرد خودمان است
۱۸	تیری که از شست رفته باز نمی گردد : کاری از دست خارج شده و دیگر قابل جبران نیست

۱۹	خم به ابرو نیاوردن: خونسردی خود را از دست ندادن
۲۰	شاخ در آوردن: کنایه از بسیار شگفت زده شدن و تعجب کردن
۲۱	ناز شستت باشد: مزد هنرمندی ات (کار خوبت) باشد.
۲۲	دین و ایمان را باختن: کنایه: عهد و پیمان را فراموش کردن. خیانت کردن.
۲۳	خانه خراب: کنایه: بدبخت و بیچاره
۲۴	سیلی آب نکشیده: کنایه از محکم بودن سیلی
۲۵	دل به دریا زدن: کنایه از خطر را پذیرفتن
۲۶	سر سوزنی خود را از تک و تا نینداخت: خونسردی خود را از دست نداد.
۲۷	آب به دهانم خشک شده بود: کنایه از ترس و وحشت و تعجب
۲۸	دامن از دست رفتن: کنایه از بی اختیار شدن
۲۹	سرش توی حساب بود: کنایه: حواسش جمع بود.
۳۰	خوش نخواند: کنایه از اینکه کار خوبی نکرد.
۳۱	تا خرخره خوردن: پرخوری کردن
۳۲	توطئه ما دارد می ماسد: نقشه ما دارد می گیرد. (به نتیجه می رسد)
۳۳	نوک جمع را چیده: کنایه از این که به دیگران اجازه حرف زدن نمی داد.
۳۴	متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده بود: تنها خودش حرف می زد و مجلس و جمع را به تنهایی اداره می کرد و پیش می برد.
۳۵	سردماغ آمدن: کنایه از سر حال شدن
۳۶	این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد: این مشکل به دست خودت حل می شود.
۳۷	چندمرده حلاجی: کنایه از اینکه چه اندازه توانایی داری و می توانی از عهده کار بر آیی.
۳۸	از زیر سنگ پیدا کردن: کنایه از انجام کار بسیار دشوار
<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>	
۱	منظور از عبارت زیر چیست؟ کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است. کنایه از اینکه باید در خوردن، اندازه را نگه داشت (نباید در خوردن از اندازه گذشت)
۲	منظور از قسمت مشخص شده چیست؟ تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این <u>غول بی شاخ و دم</u> را از سر ما بکن استعاره از مصطفی
۳	«آسمان جُل» کنایه از کیست؟ بی چیز و فقیر
۴	مفهوم ضرب المثل «از ماست که بر ماست» چیست؟ یعنی هر آنچه به ما می رسد نتیجه عملکرد خودمان است

	<p><b>ارتباط با ابیات زیر:</b></p> <p>گلّه ما را گله از گرگ نیست از درد بر آینه دل گرد ندارم</p> <p>این همه بیداد شبان می کند دارم گله از چشم خود از درد ندارم</p>	
۵	<p>«پشت دست را داغ کردن» کنایه از چیست؟ عبرت گرفتن، توبه کردن</p>	
۶	<p>منظور از قسمت مشخص شده چیست؟</p> <p>فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس های نو دوز خود را به انضمام <u>مایحتوی</u> به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته ام.</p> <p>آقای استادی (مصطفی خان)</p>	
	<p><b>درس هفدهم: خنده تو</b></p>	
	<p><b>درک مطلب و خودآزمایی</b></p>	
۱	<p>در شعر زیر نماد ها را بیابید.</p> <p>نان را از من بگیر، اگر می خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده ات را نه نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی خنده نماد عشق و محبت است</p>	
۲	<p>منظور از شعر زیر چیست؟</p> <p>گل سرخ را از من بگیر: گل سرخ نماد خنده است شاعر در اینجا می گوید حیات بدون عشق معنایی ندارد.</p>	
۳	<p>منظور از قسمت مشخص شده چیست؟</p> <p>عشق من، خنده تو / در <u>تاریک ترین لحظه ها</u> می شکفد منظور لحظه های ناامیدی است</p>	
۴	<p>منظور از قسمت مشخص شده چیست؟</p> <p>و اگر دیدی به ناگاه خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است بخند؛ زیرا <u>خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته</u> خنده تو برای من مانند شمشیری است که با آن بر دشواری ها غلبه می کنم.</p>	
۵	<p>با توجه به شعر زیر به سوالات پاسخ دهید</p> <p>و در بهاران، عشق من، خنده ات را می خواهم چون گلی که در انتظارش بودم، گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند.</p> <p>(۱) «ان» در باران نشانه چیست؟ نشانه زمان (۲) گل آبی و گل سرخ به چه چیزی اشاره دارد؟ اشاره دارد به پرچم کشور شیلی</p>	

	<p>۳) رنگ آبی و قرمز نماد چیست؟</p> <p>رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون های ریخته شده برای استقلال کشور شیلی</p> <p>۴) مفهوم این شعر را بنویسید .</p> <p>من و کشورم در پی یک مطلوبیم وجود من با کشورم معنا می یابد</p> <p>معنی شعر: بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می کند؛ من نیز ب ههنگام بهار منتظر شکوفایی خنده ُ تو هستم، خنده ُ تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ نقش بسته است</p>	
۶	<p>با توجه به شعر زیر به سوالات پاسخ دهید</p> <p>نان را، هوا را / روشنی را، بهار را / از من بگیر / اما خنده ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم.</p> <p>۱) چرا شاعر، عناصر حیات (نان، هوا، روشنی، بهار) را در برابر «خنده» قرار داده؟</p> <p>تا بگوید که حیات بی خنده و عشق معنایی ندارد.</p> <p>۲) «چشم از دنیا بستن» کنایه از چیست؟ مردن</p>	
	<b>درس هجدهم: عشق جاودانی</b>	
	<b>درک مطلب و خودآزمایی</b>	
۱	<p>منظور از شعر زیر چیست؟</p> <p>آیا چیزی در مخیله ُ آدمی می گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،</p> <p>اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟</p> <p>هر آنچه در خیال آدمی در مورد عشق است و قلم توانسته آن را بنویسد، من شاعر، همه را در حق ُ تو (ای عشق) گفته ام.</p>	
۲	<p>با توجه به شعر زیر به سوالات پاسخ دهید</p> <p>هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم</p> <p>و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «<u>که تواز آن منی، و من از آن</u>»</p> <p>۱) منظور از «قدیم» چیست؟ موجودی که مسبق به زمان نباشد</p> <p>۲) منظور شاعر قسمت مشخص شده چیست؟ من، عشق را از قدیم بودن خارج می کنم</p>	
۳	<p>شعر زیر از «شکسپیر» با کدام بیت «حافظ» ارتباط دارد؟</p> <p>چه حرف تازه ای برای گفتن مانده است، یا چه چیز تازه ای برای نوشتن،</p> <p>که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟</p> <p>هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم</p> <p>و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم</p> <p>یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامکرر است حافظ</p>	
۴	<p>در شعر زیر، منظور از «گرد و غبار» چیست؟</p> <p>این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می بیند</p>	

	و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد <b>سفیدی موی و گذشت عمر و پیری است</b>
۵	منظور از شعر زیر چیست؟ عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می بیند و عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می گرداند <b>عشق بن مایه شعر و هستی است.</b>
۶	منظور از شعر زیر چیست؟ و نخستین احساس عشق را در جایی می جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند <b>اگر چه سن تقویمی و ظاهرش نشان از پیری می دهد اما او جوان است و در طلب عشق قدیمی.</b>
	<b>نیایش</b>
۱	الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز الهی! به من وجودی شعله ور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوزوگداز عشق تو باشد. مفهوم: خدایامرا عاشق کن.
۲	هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست هر دلی که سوزوگداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته ب هظاهر دل است و درحقیقت مرده است
۳	کرامت کن درونی دردپرورد دلی در وی درون درد و برون درد درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادتر کند و مرا عاشق تر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.
۴	دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به یمن سوزوگداز عشق، گیرایی و جذابیت ببخش
۵	ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی اگر اندیشه انسان به خدا نیوندد، راه به جایی نمی برد. <b>ارتباط با بیت نظامی:</b> از ظلمت خود رهایی ام ده بانور خود آشنایی ام ده
۶	اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمی تواند به رازهایی از حکمت آفرینش پی ببرد.
۷	به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می باید، دگر هیچ در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.
۸	نوع «را» در بیت زیر چیست؟ دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده

در مصراع اول: نشانه فک اضافه (داغ عشقی بر جبینِ دلم بگذار)																									
در مصراع دوم؟ حرف اضافه																									
<b>دستور زبان</b>																									
۱	در جمله های زیر کدام واژه ها «هم آوا» هستند؟ مشخص کنید: در گلستان سعدی سخنان نغز و دلکش فراوان است. پیمان شکن کسی است که عهد و پیمان خود را نقض کند نغز و نقض																								
۲	از میان گروه کلمات، کلمات هم آوا را مشخص کنید الف (ثواب - صواب) ب - (فطرت - فترت) ج - (قرض - غرض) د - (تحدید - تهدید) الف - د																								
۳	برای واژه ی «حیاط» یک واژه ی «هم آوا» با ذکر معنی آن بنویسید. حیات: به معنی زندگی																								
۴	<table border="1"> <tr> <td>آجل: آینده</td> <td>عاجل: شتاب کننده، حال</td> <td>منسوب: گماشته شده</td> <td>منسوب: نسبت داده شده</td> </tr> <tr> <td>امل: آرزو</td> <td>عمل: کار</td> <td>نقض: شکستن</td> <td>نغز: دلکش، شیرین</td> </tr> <tr> <td>القا: آموختن</td> <td>الغا: لغو کردن</td> <td>نواهی: نهی شده</td> <td>نواحی: ناحیه ها</td> </tr> <tr> <td>ثواب: پاداش اخروی</td> <td>صواب: درست، صحیح</td> <td>تحدید: مشخص کردن حد و مرز</td> <td>تهدید: ترساندن</td> </tr> <tr> <td>جذر: ریشه دوم عدد</td> <td>جزر: پس رفت آب دریا</td> <td>آلم: درد ورنج</td> <td>عالم: درفش، پرچم</td> </tr> <tr> <td>هایل: ترسناک</td> <td>حایل: واسط</td> <td>خار: تیغ گل</td> <td>خوار: کوچک و حقیر</td> </tr> </table>	آجل: آینده	عاجل: شتاب کننده، حال	منسوب: گماشته شده	منسوب: نسبت داده شده	امل: آرزو	عمل: کار	نقض: شکستن	نغز: دلکش، شیرین	القا: آموختن	الغا: لغو کردن	نواهی: نهی شده	نواحی: ناحیه ها	ثواب: پاداش اخروی	صواب: درست، صحیح	تحدید: مشخص کردن حد و مرز	تهدید: ترساندن	جذر: ریشه دوم عدد	جزر: پس رفت آب دریا	آلم: درد ورنج	عالم: درفش، پرچم	هایل: ترسناک	حایل: واسط	خار: تیغ گل	خوار: کوچک و حقیر
آجل: آینده	عاجل: شتاب کننده، حال	منسوب: گماشته شده	منسوب: نسبت داده شده																						
امل: آرزو	عمل: کار	نقض: شکستن	نغز: دلکش، شیرین																						
القا: آموختن	الغا: لغو کردن	نواهی: نهی شده	نواحی: ناحیه ها																						
ثواب: پاداش اخروی	صواب: درست، صحیح	تحدید: مشخص کردن حد و مرز	تهدید: ترساندن																						
جذر: ریشه دوم عدد	جزر: پس رفت آب دریا	آلم: درد ورنج	عالم: درفش، پرچم																						
هایل: ترسناک	حایل: واسط	خار: تیغ گل	خوار: کوچک و حقیر																						
<b>انواع حذف</b>																									
۱	در جمله ی «می خواستم مطالب تو را بخوانم، اما نتوانستم»: الف) کدام قسمت حذف شده است؟ ب) حذف به چه قرینه ای صورت گرفته است؟ <b>الف) مطالب تو را بخوانم ب) لفظی</b>																								
۲	در عبارت چه نوع حذفی دیده می شود؟ «مور، چه می داند که بر دیواره ی اهرام می گذرد / یا برخستی خام» <b>حذف به قرینه ی لفظی</b>																								
۳	در عبارت، چه بخشی حذف شده است و به چه قرینه ای؟ «بعد از ظهری بود و هوا آفتابی و بچه ها سرشان گرم بود.» <b>فعل . لفظی</b>																								
۴	در عبارت، کدام یک از اجزای جمله حذف شده است؟ و به چه قرینه ای؟ «من گفتم: این چه بهتر که تو هم با ما همراه شوی» <b>فعل - به قرینه ی معنوی</b>																								
۵	اگر کلمات داخل کمانک از جمله ها حذف شوند چه نوع حذفی صورت گرفته است؟ الف - (هوا) سرد است. ب - چه بهتر (شد) که شما را آنجا ندیدم. <b>الف - معنوی ب - معنوی</b>																								

۶	در عبارت زیر قسمت حذف شده به چه قرینه ای حذف شده است؟ « به جان شما » (فعل می خورم) معنوی
۷	در جمله ی مرکب « هر چه ارزان تر بهتر » چه بخش هایی حذف شده است؟ <b>فعل اسنادی ( باشد و است )</b>
۸	در عبارت مورد حذف و نوع آن را مشخص کنید . « چه بهتر که شما هم این کتاب را بخوانید » <b>حذف فعل اسنادی ( است ) - قرینه ی معنوی</b>
۹	در جمله ی « به جان شما من دروغ نمی گویم » چه بخشی حذف شده است؟ نوع حذف را بنویسید . <b>فعل ( قسم می خورم ) قرینه ی معنوی</b>
۱۰	در هریک از جمله های زیر نوع حذف را مشخص کنید (قرینه ی لفظی یا معنوی) الف - نه هر که به قامت مهتر ، به قیمت بهتر . ب - تصمیم گرفته ودم که درس بخوانم ، اما نتوانستم . <b>الف ( حذف به قرینه ی معنوی ب ) حذف به قرینه ی لفظی</b>
۱۱	نوع «را» در جملات زیر چیست؟ (۱) باران رحمت بی حسابش همه را رسیده حرف اضافه (۲) فرآش باد صبا را گفته تافرش زمر دین بگسترد حرف اضافه (۳) دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پرورد حرف اضافه (۴) دامنی پرکنم هدیه اصحاب را حرف اضافه (۵) درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته فک اضافه (۶) اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده فک اضافه (۷) ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد فک اضافه (۸) گفت: « نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم» فک اضافه (۹) گفت: « تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب » حرف اضافه (۱۰) خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان فک اضافه (۱۱) بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی ای بی پا و سر فک اضافه (۱۲) دلم را داغ عشقی بر جبین نه فک اضافه (۱۳) سرانجام گفت ایمن از هردوان نه گردد مرا دل ، نه روشن روان فک اضافه (۱۴) که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار حرف اضافه (۱۵) همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر حرف اضافه
<b>اجزای جمله و نقش واژه ها</b>	
۱	اجزای جمله ی « خاطرات تلخ و شیرین زندگی ، پیمانه ی حیات آدمی را پر می سازند » را نشان دهید . خاطرات تلخ و شیرین زندگی (نهاد) ، پیمانه ی حیات آدمی را (مفعول) پر (مسند) می سازند (فعل)
۲	عبارت زیر ، به شیوه ی بلاغی است یا عادی؟ چرا؟ « رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید » بلاغی زیرا فعل در ابتدای جمله آمده است.

۳	جمله ی « رزمندگان پیروز گردیدند.» را به جمله ی « چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند » تبدیل کنید . توکل به خدا رزمندگان را پیروز گردانید
۴	نام اجزای جمله ی زیر را بنویسید: « اهل بیابان چنین هوایی را گرگ و میش می نامند.» اهل بیابان (نهاد)، چنین هوایی را (مفعول) گرگ و میش (مسند) می نامند (فعل) چهار جزئی مفعول مسندی
۵	نام اجزای جمله ی زیر را بنویسید . مردم به او پهلوان می گویند مردم (نهاد) به او (متمم) پهلوان (مسند) می گویند (فعل) چهار جزئی مفعول مسندی
۶	نقش واژه های مشخص شده چیست؟ (۱) در بی کران هستی چگونه خودت را <b>دانا</b> ی کل می پنداری ؟ مسند (۲) آن ها حافظ را <b>لسان الغیب</b> می نامیدند مسند (۳) دوستانش او را <b>نابغه</b> به شمار می آوردند مسند (۴) محبت چون به غایت رسد، آن را <b>عشق</b> خوانند مسند (۵) عشق، همه خود <b>آتش</b> است مسند (۶) <b>اهالی محل</b> به او <b>نسیم شمال</b> می گفتند. نهاد . متمم . مسند (۷) <b>برخی</b> عاشق را <b>دیوانه</b> می پندارند. نهاد . مسند (۸) <b>مردم</b> به او <b>دهقان فداکار</b> می گفتند. نهاد . متمم . مسند (۹) <b>پنهان</b> مکن آتش درون را زین <b>سوخته جان</b> ، شنو یکی <b>پند</b> مسند . متمم . مفعول (۱۰) هر کسی کاو <b>دور</b> ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش مسند (۱۱) چنین گفت <b>موبد</b> به شاه جهان که <b>درد</b> سپهد نماید <b>نهان</b> نهاد، نهاد ، مسند (۱۲) کزین دو یکی گر شود <b>نابکار</b> از آن پس که خواند مرا <b>شهریار</b> ؟ مسند، نهاد ، مسند
۷	مصراع رو به رو به شیوه ی بلاغی ساخته شده است یا به شیوه ی عادی؟ « بخواهد هم از تو پدر کین من » <b>شیوه ی بلاغی</b>
۸	نام اجزای جمله ی زیر را بنویسید . هدهد دشواری های راه را پنهان نمی ساخت هدهد(نهاد) / دشواری های راه را (مفعول) / پنهان (مسند) / نمی ساخت (فعل) چهار جزئی مفعول مسندی
۹	اجزای جمله را بنویسید « عطار نیشابوری، قدرت بیان فرزند بهاء ولد را شایسته ی تحسین دید.» عطار نیشابوری (نهاد) / قدرت بیان فرزند بهاء ولد (مفعول) / شایسته ی تحسین (مسند) / دید (فعل) / چهار جزئی مفعول مسندی
۱۰	در جاهای خالی، واژه های مناسبی بنویسید که معنای فعل ها را تغییر دهد .

	الف .....گرفت . ب - .....گرفت . دلم - پایم - دستم را - لوله
۱۱	فعل «گشت» را در دو جمله با معنای مختلف بنویسید . سعید تمام خانه را به دنبال او گشت . خانه از گرد و غبار سیاه گشت .
۱۲	فعل «ساخت» را در چند جمله با معنای مختلف به کار ببرید . (۱) او خانه ای ساخت (۲) او با دشمنش ساخت (۳) آهنگش را ساخت (۴) لشکر عظیمی ساخت (۲)
۱۳	با مصدر خوردن دو جمله بنویسید که هر معنای فعل در آن جمله ها تغییر کند . مریم غذا را خورد - مریم به زمین خورد - مریم حق دوستش را خورد
	در جملات زیر ، نهاد را بیابید <p>هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت</p> <p>۱) در پیشگاه اهل خرد نیست محترم  ۲) دیروز اگر سوخت ای دوست، <u>غم</u> برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ ، <u>بوی</u> بهار من و تو  ۳) آتش است <u>این بانگ نای</u> و نیست باد  ۴) همچو نی زهری و تریاقی <u>که</u> دید؟  ۵) در غم ما <u>روزها</u> بی گاه شد  ۶) در نیابد حال پخته <u>هیچ خام</u>  <u>روزها</u> با سوزها همراه شد  پس سخن کوتاه باید، والسلام</p>
	فعل های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید . <p>۱) گفت: نزدیک <u>است</u> [ فعل اسنادی ] والی را سرای، آنجا <u>شویم</u> [ غیر اسنادی : برویم ]  ۲) گفت: والی از کجا در خانه <u>خمار نیست</u> [ غیر اسنادی : حضور ندارد ]  ۳) مست گفت: ای دوست، این پیراهن <u>است</u> [ فعل اسنادی ] افسار <u>نیست</u> [ فعل اسنادی ]  ۴) سرّ من از ناله من دور <u>نیست</u> [ فعل اسنادی ] لیک چشم و گوش را آن نور <u>نیست</u> [ غیر اسنادی : ندارد ]  ۵) محرم این هوش جز بی هوش <u>نیست</u> [ فعل اسنادی ] مر زبان را مشتری جز گوش <u>نیست</u> [ غیر اسنادی : ندارد ]  ۶) در عالم پیر، هر کجا برنایی <u>است</u> [ غیر اسنادی : وجود دارد ]  عاشق <u>بادا</u> [ فعل دعایی ] که عشق خوش سودایی <u>است</u> [ فعل اسنادی ]  ۷) چو پیش پدر <u>شد</u> [ غیر اسنادی : بازگشت . رفت ] سیاوش پاک نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک ...</p>
	<b>وابسته های وابسته</b>
۱	« بیشه ظلمانی بود. بی هیچ اثر آن روشنایی های مبهم و خنک تابستان . چند دسته بته ی خاردار در نقاط بی درخت سوت می زدند» ممیز کدام است ؟ دسته
۲	نوع وابسته ی وابسته را در واژه های مشخص شده بنویسید : مهارت گروهی از شاعران در بدیبه سرایی نشانگر قریحه و ذوق بسیار بالای این افراد در شاعری است .

	بسیار: قید صفت این: صفت مضاف الیه
۳	در جمله ی « دلاوران این سرزمین شجاعانه مبارزه کردند تا نیاز به هم بستگی را به دیگران بیاموزند. « وابسته ی وابسته » را بیابید ، نوع آن را بنویسید و برای آن نمودار پیکانی رسم کنید . این - صفت مضاف الیه - دلاوران این سرزمین
۴	«... به تهران آمدم ولی روحم در ایل در میان کوه های سبز و سفید ، در چادر سیاه و کنار آن چشمه باقی ماند » یک صفت مضاف الیه در متن پیدا کنید . آن یا سبز و سفید
۵	در جمله «استاد کمال الملک ، نقاش توانمند ایرانی ، با هنر آموزی به تصویر گران همه ی جهان ، نام خود را در تاریخ هنر ثبت کرد.» « صفت مضاف الیه » را مشخص کنید . همه تصویر گران همه جهان
۶	الف - واژه ی « توپ » را یک بار به عنوان هسته و بار دیگر به عنوان ممیز در یک گروه اسمی به کار ببرید . ب- نمودار پیکانی گروه ممیز دار را رسم کنید . الف - توپ فوتبال بچه ها      ب - دو توپ پارچه
۷	نمودار پیکانی گروه اسمی « شهر نسبتاً بزرگ » را رسم کنید
۸	روستای ما کلاس ششم ابتدایی نداشت . می بایست ده فرسخ راه را پیموده ، به شهر بروم . « ممیز ، کدام است ؟ فرسخ
۹	نمودار گروه اسمی مقابل را رسم کنید : « پنج توپ پارچه »
۱۰	برای ترکیب « لبه دیوار باغ » ، نمودار رسم کنید
۱۱	در جمله زیر شاخص و ممیز کدامند ؟ سه جلد کتاب دایره المعارف فارسی به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب به چاپ رسید . شاخص: دکتر ممیز: جلد
۱۲	در جمله مقابل « صفت صفت » را بیابید . علاقه ی زیاد او به رنگ سبز روشن مرا متعجب کرد . صفت صفت: روشن
۱۳	« حکیم ابوالقاسم فردوسی ، برجسته ترین حماسه سرای ایران و جهان ، با خلق اثر عظیم خود ، پرچم افتخار را در سراسر جهان بر افراشت . « کدام واژه « صفت مضاف الیه » است ؟ نمودار پیکانی آن را رسم کنید .

	<p>صفت مضاف الیه : عظیم</p> <p>خلق اثر عظیم خود</p>
۱۴	<p>وابسته ی وابسته ی جمله را بیابید و نوع آن را بنویسید .</p> <p>« گروهی از علمای اخلاق ، تعبیر های بسیار زیبا و مناسبی برای تربیت دارند . » وابسته ی وابسته : بسیار ( قید صفت)</p>
۱۵	<p>« انوری در ستایشگری از شاعران زمان خود سبقت می گیرد . » « وابسته ی وابسته » را مشخص کنید و نمودار پیکانی آن را</p> <p>رسم نمایید . مضاف الیه مضاف الیه : خود</p> <p>شاعران زمان خود</p>
۱۶	<p>نمودار پیکانی گروه اسمی « لباس آبی آسمانی » را رسم کنید .</p>
۱۷	<p>در عبارت زیر « ممیز » را مشخص کنید : آن قدر علاقه ی او به کوهنوردی زیاد است که دیروز بالاخره یک جفت کفش کوه خرید .</p> <p>ممیز : جفت</p>
۱۸	<p>شاخص و ممیز را بیابید و بنویسید :</p> <p>« چهار دستگاه تلوزیون را که بدنه ی آن ها آبی آسمانی بود ، از فروشگاه شقایق خریدم و به خانه ی عمو حسین بردم . »</p> <p>شاخص : عمو</p> <p>ممیز : دستگاه</p>
۱۹	<p>شاخص و ممیز را در جمله پیدا کنید و بنویسید : « مهندس احمدی ، دو دستگاه تلوزیون را تعمیر کرد . »</p> <p>شاخص : مهندس</p> <p>ممیز : دستگاه</p>
۲۰	<p>در جمله ی زیر شاخص و ممیز کدامند ؟</p> <p>« دکتر عبدالحسین زرین کوب ، یک جلد کتاب تحت عنوان « پله پله تا ملاقات خدا » در شرح حال مولانا نوشته است »</p> <p>شاخص : دکتر</p> <p>ممیز : جلد</p>
۲۱	<p>در جمله ی « مریم یک دست لباس سبزی شیمی خرید » ممیز و صفت صفت را مشخص کنید</p> <p>ممیز : دست</p> <p>یشیمی : صفت صفت</p>
۲۲	<p>نمودار گروه اسمی « کیف پسر همسایه » رسم کنید .</p>
۲۳	<p>شاخص و ممیز را در جمله « کدخدا علی به تازگی برای مسجد روستا دو تخته فرش خریده است » پیدا کنید .</p> <p>شاخص : کدخدا</p> <p>ممیز : تخته</p>
۲۴	<p>نقش واژه های مشخص شده را در گروه اسمی بنویسید الف - کلاس درس ریاضی ب - لباس کاملاً مناسب</p> <p>الف - ریاضی : مضاف الیه مضاف الیه ب - کاملاً : قید صفت</p>

۲۵	در جمله وابسته ی وابسته و نوع آن را مشخص کنید. « او دانش آموز نسبتاً دقیقی است » نسبتاً: قید صفت
۲۶	نوع وابسته های وابسته را در گروه اسمی مقابل بنویسید: الف - کتاب بسیار آموزنده: قید صفت      ب - کتاب سبز یشمی: صفت صفت
۲۷	با توجه به جمله ی « خاله مریم به خاطر علاقه به زهرا یک پیراهن آبی آسمانی برای او دوخت » به سؤالات پاسخ دهید: الف - کدام کلمه شاخص است؟ خاله ب- یک وابسته ی وابسته بیابید و نوع آن را بنویسید. آسمانی: صفت صفت
۲۸	در جمله « عمو محسن به دلیل علاقه به کار موفقیت نسبتاً خوبی دارد » الف - یک وابسته ی وابسته بیابید و نوع آن را بنویسید. نسبتاً: قید صفت ب - کدام کلمه شاخص است. عمو
۲۹	در گروه اسمی « یک لیوان نوشیدنی خنک » وابسته ی وابسته و نوع آن را مشخص و نمودار پیکانی آن را نیز رسم کنید یک لیوان نوشیدنی خنک      لیوان: ممیز
۳۰	در عبارت: « نگاه هرانسان به هم نوع خود، نمود راز آمیز و مبهم از افکار پنهان اوست. » وابسته ی وابسته را بیابید، نام آن را بنویسید؛ سپس نمودار پیکانی آن را رسم کنید. نگاه هرانسان: هر: صفت مضاف الیه
۳۱	نمودار پیکانی گروه های اسمی زیر را رسم کنید. برگ کدام درخت؟      دو کیلومتر جاده
۳۲	در جمله ی « در جشن توگلد دوستم یک جلد رمان به او تقدیم کردم. » « جلد » چه نوع وابسته ای است؟ ممیز
۳۳	در عبارت: « دادستان این اداره از طریق پرس و جو با خبرنگاران گوش به زنگ توانست با دادگری، حکم منطقی بدهد » وابسته ی وابسته را بیابید، نام آن را بنویسید؛ نمودار پیکانی آن را رسم کنید. دادستان این اداره      این: صفت مضاف الیه
۳۴	دو واژه ی « تخته » در عبارت های زیر از نظر دستوری چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ الف ( یک تخته فرش      ب ) بهترین تخته ی کلاس تخته در گروه « الف » ممیز است و در گروه « ب » هسته
۳۵	در عبارت: « دوست پدرم انسانی فاضل است که شجاعانه با مشکلات مبارزه می کند. »

	<p>« وابسته ی وابسته » را بیابید، نوع آن را بنویسید و برای آن نمودار پیکانی رسم کنید .</p> <p>« م » مضاف الیه مضاف الیه دوست پدرم</p> 	
	<p>هسته و نوع وابسته ها را مشخص کنید.</p> <p>در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان</p> <p>میان (هسته) آن (صفت اشاره) دو (صفت شمارشی) کوه (مضاف الیه) سبز و سفید (صفت مضاف الیه)</p> <p>کنار (هسته) آن (صفت اشاره) چشمه (مضاف الیه) نازنین (صفت مضاف الیه)</p> <p>توی (هسته) آن (صفت اشاره) چادر (مضاف الیه) سیاه (صفت مضاف الیه)</p> <p>آغوش (هسته) آن (صفت اشاره) مادر (مضاف الیه) مهربان (صفت مضاف الیه)</p> <p>شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن</p> <p>شرّ (هسته) این (صفت اشاره) غول (مضاف الیه) بی شاخ و دم (صفت مضاف الیه)</p> <p>برای مین گذاری این منطقه دو هزار تا مین لازم داریم.</p> <p>مین گذاری (هسته) این (صفت مضاف الیه) منطقه (مضاف الیه) دو هزار (صفت شمارشی) تا (میمیز) مین (هسته)</p>	۳۶
	<p>مثال برای انواع وابسته و وابسته در کتاب درسی</p>	۳۷
	<p>ممیز:</p> <p>۱) صد کاروان هیون</p> <p>۲) هیزم دو کوه (دو کوه هیزم)</p> <p>۳) اینجا... می توان چند حلقه چاه عمیق زد</p> <p>۴) دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ</p> <p>۵) یک کوبلا شکوه به چشمت نهفته است</p>	
	<p>قید صفت بر بالای آن با خطّ درشت و بسیار روشن نوشته شده بود ...</p>	
	<p>صفت مضاف الیه</p> <p>۱) آن خداوند و سوار رخس بی مانند</p> <p>۲) سموم سرد این عقل بی درد و بی دل</p> <p>سموم (هسته) سرد (صفت بیانی) این (صفت مضاف الیه) عقل (مضاف الیه) بی درد و بی دل (صفت مضاف الیه)</p> <p>۳) گفت: « مسجد، خوابگاه مردم بدکار نیست»</p> <p>۴) آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرّفه بلند آسمانش به گوش می رسد</p> <p>۵) شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بین</p>	
	<p>مضاف الیه مضاف الیه</p>	

	<p>(۱) آینه نگاهت، پیوند صبح و ساحل ت در آینه نگاهت = آینه نگاه تو</p> <p>(۲) آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد</p> <p>(۳) شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بین</p>	
	<p>واژه های هم آوا</p> <p>(۱) در جمله های زیر کدام واژه ها «هم آوا» هستند؟ مشخص کنید:</p> <p>در گلستان سعدی سخنان نغز و دلکش فراوان است. پیمان شکن کسی است که عهد و پیمان خود را نقض کند.</p> <p><b>نغز و نقض</b></p> <p>(۲) برای واژه ی «حیاط» یک واژه ی «هم آوا» با ذکر معنی آن بنویسید. حیات: به معنی زندگی</p> <p>(۳) دو واژه ی هم آوا نام ببرید که از نظر نوشتاری با هم متفاوت باشند. ثواب و صواب یا خویش و خیش یا خوان و خان</p> <p>(۴) دو واژه ی «هم آوا» مثال بزنید که از نظر شکل نوشتار و گفتار یکسان باشند.</p> <p>گور (گور خر)، گور (قبر) یا روان (روح)؛ روان (جاری)</p> <p>(۵) کدام کلمات، هم آوا نیستند؟ جواب: ج - (قرض - غرض) الف (ثواب - صواب) ب - (عَلَم - اَلَم) ج - (قرض - غرض) د - (تهدید - تهدید)</p>	
	<p>انواع «و»</p> <p>(۱) نوع «و» (حرف عطف و ربط) را مشخص کنید</p> <p>توقف ما در امان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی ها، در این دو شهر «سرپری» زدیم.</p> <p>حرف عطف                      حرف ربط</p> <p>(۲) نوع «و» (حرف عطف و ربط) را مشخص کنید</p> <p>ملکا ذکر تو گویم که تو پاکِی و خدایی</p> <p>حرف ربط                      حرف ربط</p> <p>همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی                      همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی                      حرف ربط</p> <p>ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند                      تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری</p> <p>حرف عطف                      حرف ربط</p>	
	<p>نوع و زمان فعل</p> <p>(۱) در جمله ی: «باد آرام آرام برگی را از شاخه انداخته بود.»</p> <p>الف (نوع و زمان فعل جمله را بررسی کنید. الف: ماضی بعید</p> <p>ب) زمان فعل جمله را با حفظ شخص به مضارع التزامی تبدیل کنید. ب: بیندازد</p> <p>(۲) فعل جمله را با حفظ شخص تبدیل به مضارع التزامی کنید.</p> <p>«شاعر پر آوازه ی شیراز، حافظ، با بیان مضامین عاشقانه - عارفانه، مارا از توجه به ظواهر دنیوی رها کرده است.» برهاند</p> <p>(۳) زمان و نوع فعل مشخص شده را بنویسید.</p> <p>«اگر انسان به دانش و توانمندی های خود مغرور بشود، راه به جایی نمی برد» مضارع التزامی</p>	

<p>۴) زمان و نوع فعل « می شود » را در جمله ی « جامعه با تکرار نیرومند می شود » بنویسید . مضارع اخباری</p> <p>۵) زمان و نوع فعل مشخص شده را بنویسید . « اگر انسان به دانش و توانمندی های خود مغرور <b>بشود</b>، راه به جایی نمی برد » مضارع التزامی</p>	
<p>ضمیر پیوسته (متصل) و گسسته (جدا)</p>	
<p>روابط معنایی کلمات</p> <p>۱) در جمله ی « ماه دور و دراز بود » چگونه به معنای « ماه » پی می بریم ؟ با توجه به رابطه ی هم نشینی ماه و دور و دراز</p> <p>۲) عبارات نوشته شده در گروه « الف » رابه روابط معنایی خود در گروه « ب » وصل کنید. (توجه : یکی از روابط معنایی در گروه « ب » زیادی است.)</p> <p>الف ( ۱- نغزو دلکش ۲- لاله و شقایق ۳- هنر و مجسمه سازی ب ) تضمّن - تضاد - ترادف - تناسب ۱) نغزو دلکش : ترادف ۲) لاله و شقایق : تناسب</p> <p>۳) در ترکیب « سیر و گرسنه » معنای واژه ی « سیر » را با توجه به چه رابطه ای در می یابیم ؟ <b>تضاد</b></p> <p>۴) میان دو واژه ی « سیر » و « خوراکی » کدام رابطه ی معنایی برقرار است ؟ <b>۱- تضمّن</b> ۲- ترادف ۳- تناسب ۴- تضاد</p> <p>۵) از چه طریق می توان به معنای متفاوت « بوستان » در دو جمله ی زیر پی برد . الف) با خواندن بوستان درهای اندیشه سعدی به رویم گشوده شد . <b>هم نشینی با واژه خواندن یا سعدی</b> ب) تفرّج در بوستان کودک خیالم را به بازی واداشت <b>هم نشینی با واژه تفرّج یا بازی</b></p>	
<p>شیوه ی عادی و بلاغی</p> <p>گروه های سازنده ی جمله به دو شیوه در کنار هم قرار می گیرند: شیوه ی عادی و شیوه ی بلاغی.</p> <p><b>شیوه ی عادی:</b> اجزای کلام به ترتیب در جای خود قرار می گیرد .</p> <p>مثلا، نهاد در ابتدا و فعل در انتهای جمله می آید <b>دل و جان عقاب ، غمناک گشت</b></p> <p><b>شیوه ی بلاغی :</b> در این شیوه، اجزای کلام برحسب تشخیص نویسنده و برای تاثیر بیشتر سخن جابه جا می شوند <b>گشت غمناک دل و جان عقاب</b></p> <p>۱) بیت به شیوه ی بلاغی ساخته شده است یا به شیوه ی عادی ؟ گرت همواره باید کامکاری ز مور آموز رسم بردباری <b>شیوه ی بلاغی</b></p> <p>۲) جملات و ابیات زیر به شیوه عادی است یا بلاغی؟</p> <p>الف) گشت غمناک دل و جان عقاب چو ازو دور شد ایام شباب <b>بلاغی</b></p> <p>ب) خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان <b>بلاغی</b></p> <p>ج) پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت <b>عادی</b></p> <p>د) رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی <b>بلاغی</b></p>	

۳) در کدام گزینه شیوه بلاغی وجود **ندارد**؟ (۵) (اجزای جمله، به ترتیب درجای خود آمده اند)

- الف) چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن، گشت کم  
 ب) کجا نام او بود «گرد آفرید» زمانه ز مادر، چنین ناورید  
 ج) چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر  
 د) چو سهراب شیراوژن، او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

حروف ربط هم پایه ساز و وابسته ساز

جمله پایه (هسته) و پیرو (وابسته)

حرف ربط یا پیوند از نظر کاربرد، دو گونه است:

**الف)** پیوندهای وابسته ساز که همراه با جمله های وابسته به کار می روند و شامل دو بخش پایه (هسته) و پیرو (وابسته)

است؛ مانند: که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، تا اینکه

جمله ای که حرف ربط وابسته ساز دارد، **وابسته** است

در جملات زیر جمله پایه (هسته) و پیرو (وابسته) را مشخص کنید

۱) اگر (حرف ربط هم پایه ساز) این غاز را برای میهمان های امروز بیاوریم **جمله پایه (هسته)** برای میهمان

های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ **جمله پیرو (وابسته)**

۲) سگ را بیاور **جمله پایه (هسته)** تا (حرف ربط هم پایه ساز) حسابش را دستش بدهیم **جمله پیرو (وابسته)**

۳) گرچه (حرف ربط هم پایه ساز) چشم هایشان به غاز دوخته شده بود **جمله پیرو (وابسته)** جز تصدیق

حرف های مصطفی و بله و البته گفتن چاره ای نداشتند **جمله پایه (هسته)**

ب) پیوندهای هم پایه ساز که بین دو جمله همپایه به کار می رود؛ مانند: اما، ولی، لیکن، و، یا...

**این حروف جمله را به هسته و وابسته تقسیم نمی کنند**

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است.

انواع «ان»

۱) پسوند «ان» در واژه ی «پاکان» چه معنایی دارد؟ نشانه جمع

۲) نوع «ان» در «بهاران» بر چه مفهومی دلالت دارد؟ در مفهوم قید (زمان)

۳) پسوند «ان» در هر یک از واژه های زیر بیانگر چه مفهومی است؟

۴) الف - بامدادان ب - سپاهان پ - پاییزان ت - سواران ج - شادان چ - کوهان

الف - زمان ب - مکان پ - زمان ت - علامت جمع ج - صفت فاعلی (قید حالت) چ - شباهت

۵) یک واژه بنویسید که در آن پسوند «ان» بیانگر زمان باشد.

پاییزان، بامدادان، شامگاهان، سحرگاهان

- ۶) در کدام یک از واژه های زیر « ان » بر مفهوم جمع دلالت نمی کند؟ مفهوم آن را بنویسید. پاییزان - دردمندان  
پاییزان: زمان
- ۷) پسوند « ان » در کدام یک از کلمات زیر نشانه ی جمع نیست؟  
گیلان - زانوان - بهاران - چشمان . گیلان و بهاران
- ۸) « ان » در هر یک از کلمات نشانه ی چیست؟ مردان ، پاییزان  
مردان: جمع      پاییزان: زمان

- ۹) پسوند « ان » در هر یک از واژه های: برگ ریزان - کوهساران - شامگاهان - باختران چه مفهومی دارد؟  
برگ ریزان: زمان - کوهساران: مکان - شامگاهان: زمان - باختران: مکان
- ۱۰) آیا پسوند « ان » در واژه ی « کوهان » نشانه ی جمع است؟ دلیل خود را بنویسید .  
خیر، زیرا نشانه ی شباهت است (مانند کوه)
- ۱۱) پسوند « ان » در کدام یک از کلمات زیر نشانه ی چیست؟

الف - کاویان ب - گیلان پ - بابکان ت - خندان ج - ماهان چ - خواهان  
الف - نسبت ب - مکان پ - نسبت ت - صفت فاعلی (قید حالت) ج - شباهت چ - صفت فاعلی (قید حالت)

**استفهام انکاری (پرسش انکاری):** اگر جمله ی پرسشی با فعل مثبت برای انکار موضوعی بیاید ((استفهام انکاری)) است.

مثال: همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ یعنی هیچ کس زهر و تریاقی (پادزهری) مانند نی ندیده است.

**شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها؟**

مقصود شاعر این بوده که حال ما را سبکباران ساحلها به هیچ وجه نمی فهمند

**یا: تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟ (سعدی)**

یعنی: معلوم است که گذر نمی کنی

مثال از کتاب درسی :

- ۱) از دست و زبان که برآید      کز عهده شکرش به درآید؟  
۲) ای بی خبر! بکوش که صاحب خبر شوی      تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟  
۳) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد      غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟  
۴) کزین دو یکی گر شود نابکار      از آن پس که خواند مرا شهریار؟  
۵) چه حرف تازه ای برای گفتن مانده است؟      یا چه چیز تازه ای برای نوشتن؟

**استفهام تأکیدی (پرسش تأکیدی):** اگر جمله ی پرسشی با فعل منفی برای تأکید موضوعی بیاید ((پرسش تأکیدی)) است.

**مثال:** مگر به تو نگفته بودم؟

با تأکید می گوید که قبلا این مطلب را به تو گفته بودم

**مثال:** مگر اشک سیه روزان به استحکام کاخ پوشالی جباران به سخره نمی نگرد؟

با تأکید می گوید که اشک سیه روزان به کاخ ستمگران به سخره می نگرد  
مثال از کتاب درسی :

۱) گفت: والی از کجا در خانه ی خمار نیست؟ یعنی: والی، حتماً در میخانه است

۲) آیا چیزی در مخیله آدمی می گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،

اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ یعنی: جان من همه چیز را برای تو ترسیم کرده است.

## آرایه های ادبی

تشبیه

۱) باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند. درختان را به خلعت نوروزی قیای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.

۲) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

۳) و اصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک.

۴) یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرورده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده

۵) دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

۶) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلك مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

۷) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

۸) تا وارهی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند

۹) بنواخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند

۱۰) تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

۱۱) برکن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم بر کند

۱۲) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

۱۳) آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

۱۴) چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید

۱۵) عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد

۱۶) آیینة نگاهت، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران

۱۷) پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوار زندگی را زین گونه یادگاران

۱۸) وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

۱۹) جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

۲۰) آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد

- ۲۱) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند
- ۲۲) چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم. چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم. و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم
- ۲۳) همه چشم ها به او بود که چراغ علم و فلسفه و کلام را روشن نگاه دارد
- ۲۴) در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد.
- ۲۵) تابستان وصال، امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می آمد.
- ۲۶) ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می برد
- ۲۷) عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است
- ۲۸) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی ...
- ۲۹) هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم
- ۳۰) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند
- ۳۱) گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد
- ۳۲) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد.
- ۳۳) شاهد نیاز نیست که در محضر آوزند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه
- ۳۴) اگر کوه آتش بود بسپریم ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم
- ۳۵) گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / ... قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم
- ۳۶) و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم
- ۳۷) چوب دستی منتشا مانند در دستش
- ۳۸) همگان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، پای تا سر گوش
- ۳۹) آن که هرگز چون کلید گنج مروارید / گم نمی شد از لبش لبخند
- ۴۰) چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شکفت آوذ
- ۴۱) پهلوان هفت خوان، اکنون طعمه دام و دهان خوان هشتم بود
- ۴۲) صدای شوم و نامردانه اش در چاه سار گوش می پیچید
- ۴۳) مرد نقال از صدایش ضجه می بارید و نگاهش مثل خنجر بود
- ۴۴) به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن
- ۴۵) عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود
- ۴۶) چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت ...
- ۴۷) گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود
- ۴۸) صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد
- ۴۹) غاز گلگونم، طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید
- ۵۰) خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته
- ۵۱) ای فکر دور پرواز من، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز

جناس:

(۱) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد  
نیست و نیست جناس تام: واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی نابود  
است

باد و باد: جناس تام: واژه باد در مصراع اول در معنی «هوا» است و در مصراع دوم فعل اسنادی دعایی است

(۲) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید پرده اول: آهنگ و مقام  
موسیقی / پرده دوم: حجاب و ستر

(۳) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند

کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام پادشاه / چه وقت و چه زمانی  
(۴) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

فهم و وهم: جناس ناهمسان اختلافی

(۵) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی جناس ناهمسان اختلافی: غیب و عیب

(۶) وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی  
منظر نظر: جناس ناهمسان افزایشی

(۷) بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

گرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی

(۸) بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی

(۹) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۰) تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۱) روزها گر، رفت گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

باک و پاک: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۲) در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی

(۱۳) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ، بوی بهار من و تو

بار و بهار: جناس ناهمسان افزایشی

(۱۴) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو

سرد و درد: جناس ناهمسان اختلافی

<p>از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه</p> <p>اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی</p> <p>۱۶) چنین گفت موبد به شاه جهان      که درد سپهد نماند نهان      جناس ناهمسان اختلافی</p> <p>۱۷) به دستور فرمود تا ساروان      هیون آرد از دشت، صد کاروان</p> <p>کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی</p> <p>۱۸) رخ شاه کاووس پر شرم      دید سخن گفتنش با پسر نرم دید</p> <p>شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی</p> <p>۱۹) چو او را بدیدند برخاست غو      که آمد ز آتش برون شاه نو</p> <p>غَوُ و نَوُ: جناس ناهمسان اختلافی</p> <p>۲۰) مُلک اینجا بایدت انداختن      ملک اینجا بایدت در باختن</p> <p>مُلک و مَلک: جناس ناهمسان حرکتی</p>	<p>۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی</p>
<p>حسن تعلیل</p> <p>۱) تا چشم بشر نبیندت روی      بنهفته به ابر، چهر دلبند</p> <p>۲) تو قلب فسرده زمینی      از درد، ورم نموده یک چند</p> <p>۳) با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد      خون دل شاهان که می اش نام نهادند</p> <p>۴) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب      تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند</p> <p>۵) دلگرمی و دم سردی ما بود که گاهی      مردامه و گاه دی اش نام نهادند</p> <p>۶) و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند</p>	
<p>تناقض (متناقض نما . پارادوکس)</p> <p>۱) همچو نی زهری و تریاقی که دید؟      همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟</p> <p>۲) باز آ که در هوایت خاموشی جنونم      فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران</p> <p>۳) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی ...</p> <p>۴) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد</p> <p>۵) لبریز زندگی است نفس های آخرت      آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه</p> <p>۶) معلم را می دیدم که بی حرکت برجای خویش ایستاده است و با نگاههای خیره و ثابت، پیرامون خود را می نگرد</p>	
<p>سجع</p> <p>۱) مَنّت خدای را، عزّ و جلّ که طاعتش موجبِ <u>قربت</u> است و به شکر اندرش مزید <u>نعمت</u></p> <p>۲) هر نفسی که فرو می رود، مُمدِّ <u>حیات</u> است و چون برمی آید، مفرّحِ <u>ذات</u></p>	

<p>۳) بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را <u>رسیده</u> و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا <u>کشیده</u></p> <p>۴) برده ناموس بندگان به گناه فاحش <u>ندرد</u> و وظیفه روزی به خطای <u>مُنکر نبرد</u></p> <p>۵) یکی را از ملوک <u>عجم</u> حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت <u>دراز</u> کرده بود و جور و اذیت <u>آغاز</u> کرده.</p>	
<p>ایهام و ایهام تناسب</p> <p>۱) گفت: رو، صبح آی قاضی نیمه شب <u>بیدار</u> نیست (۱) مقابل خواب (۲) آن که هشیار نباشد</p> <p>۲) تا واره‌ی از <u>دم</u> ستوران وین مردم نحس دیو مانند (۱) سخن، بانگ (۲) کنار، پهلو</p> <p>۳) از سیم به سر یکی <u>گله</u> خود ز آهن به <u>میان</u> یکی کمر بند ۱ کمر ۲ میان کوه</p> <p>۴) تو قلب <u>فسرده</u> زمینی از درد، ورم نموده یک چند ۱ یخ زده و منجمد ۲ افسرده</p> <p>۵) <u>بوی</u> جوی مولیان مدهوشم کرد. ۱ رایحه ۲ آرزو و امید</p> <p>۶) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟ ۱ سرد ۲ بی روح و افسرده</p> <p>۷) <u>سجده</u> بهترین حالتی بود که می توانست <u>مرا</u> با خاک هم سطح و <u>یکسان</u> کند. ۱) من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم ۲) من با سجده در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می شوم</p> <p>۸) <u>توسم</u> تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه ۱ یقین دارم. ۲ واهمه دارم.</p> <p>۹) چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک ۱ تمیز ۲ بی گناه</p> <p>۱۰) قهوه خانه <u>گرم</u> و روشن بود، همچون شرم / راستی، <u>کانون گرمی</u> بود ۱ مقابل سرد ۲ بامهر و صمیمی بود.</p> <p>۱۱) این گلیم تیره بختی هاست / خیس خون <u>داغ</u> سهراب و سیاوش ها ۱ درد و غصه ۲ خون داغ و گرم</p> <p>۱۲) ناگهان انگار / بر لب آن چاه... سایه ای را دید / او شغاد آن <u>نابردار</u> بود ۱ برادر ناتنی ۲ ناجوانمرد</p> <p><b>ایهام تناسب</b></p> <p>۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش <u>روی</u> رهایی روی: ایهام تناسب با لب و دندان ۱ روی، چهره ۲ امکان یافتن</p> <p>۲) باید عزیزانت را ترک گویی و به همان شهر بی <u>مهر</u>، به همان دیار بی یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی مهر ایهام تناسب دارد: ۱ محبت ۲ خورشید که با هوا و آسمان تناسب دارد</p>	

## استعاره

- ۱) فرّاش باد صبا را گفته تا **فرش زُمردین** بگسترده استعاره از سبزه و گیاه
- ۲) چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از **موج بحر** آن را که باشد نوح کشتیان؟  
استعاره از اتفاقات ناموافق
- ۳) یکی از دوستان گفت: از این **بوستان** که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟  
استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه
- ۴) به خاطر داشتم که چون به **درخت گل** رسم، دامنی پرکنم هدیه اصحاب را .  
استعاره از جمال حق
- ۵) چون برسیدم **بوی گلم** چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.  
استعاره از تجلیات حق
- ۶) یک دم غریق **بحر خدا** شو، گمان مبر / کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی  
استعاره از معرفت حق
- ۷) **نالۀ مرغ اسیر** این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است  
نالۀ: استعاره از شعر شاعر / مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر
- ۸) **خانه** ای کاو شود از دست اجانب آباد / زاشک ویران گنّش آن **خانه** که بیت الحزن است  
استعاره از وطن
- ۹) **ای دیو سپید** پای دربند / **ای گنبد گیتی** ای دماوند  
آوردن «ای» بای دیو و گنبد: **تشخیص**  
دیو سپید و گنبد گیتی: **استعاره** از کوه دماوند
- ۱۰) از **سپیم** به سر یکی کُله خُود / ز **آهن** به میان یکی کمر بند  
سپیم: استعاره از برف روی کوه / کمر بند آهنی: استعاره از صخره های تیره رنگ میان کوه
- ۱۱) تا وارهی از دم **ستوران** / وین مردم نحس دیو مانند / ستوران: استعاره از مردم نادان  
با **شیر سپهر**، بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند / شیر سپهر استعاره از خورشید
- ۱۲) تو قلب فسرده زمینی / از درد، **ورم** نموده یک چند / ورم: استعاره از برآمدگی کوه
- ۱۳) تا درد و ورم فرو نشیند / **کافور** بر آن ضما د کردند / **کافور**: استعاره از برف
- ۱۴) شو منفجر ای دل زمانه / وان **آتش** خود نهفته مپسند / آتش: استعاره از خشم و نفرت
- پنهان مکن **آتش** درون را / زین سوخته جان، شنو یکی پند / آتش: استعاره از خشم و نفرت
- ۱۵) **ای مادر سر سپید**، شنو / این پند سیاه بخت فرزند / مادر: استعاره از دماوند
- ۱۶) برکش ز سر این **سپید معجر** / بنشین به یکی کبود اورند / سپید معجر: استعاره از برف است

- (۱۷) بفکن ز پی این **اساسِ تزویر**      بگسل ز هم این نژاد و پیوند      اضافه استعاری
- (۱۸) برکن ز بن این **بنا** که باید      از ریشه، بنای ظلم بر کند      بنا در مصراع اول: استعاره از ظلم
- (۱۹) بعد از این وادی عشق آید پدید      غرق **آتش** شد کسی کانجا رسید      آتش: استعاره از عشق
- (۲۰) تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این **غول بی شاخ و دم** را از سر ما بکن      استعاره از مصطفی
- (۲۱) این **گروه** فقط به دست خودت گشوده خواهد شد      گره: استعاره از مشکل

(۲۲) اما خنده ات که رها می شود / تمامی **درهای زندگی** را / به رویم می گشاید.

درهای زندگی: استعاره (اضافه استعاری)

(۲۳) عشق من، **خنده** تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکند

شکفتن خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که می شکند)

(۲۴) دلم می خواهد بر **بال های باد** بنشینم .      باد: استعاره از پرنده ای که بال دارد

(۲۵) مگر روزی به پایان این **دریای بی کران** رسم      دریای بی کران: استعاره از جهان آفرینش

(۲۶) **ای فکر دور پرواز** من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار

تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

(۲۷) **دلم** را داغ عشقی بر **جبین** نه      زبانم را بیانی آتشین ده      جبین دل: تشخیص و استعاره

(۲۸) ای مهربان تر از برگ در بوسه های      باران بیداری ستاره، در چشم جویباران

بوسه های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاری / چشم جویباران: اضافه استعاری

(۲۹) چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید. از دامنه کوه های شمالی

ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز

سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند

**استعاره مکنیه و تشخیص: سینه کویر، دل یخچال، دل ارگ مزینان و سر بر شانه هم دادن درختان**

(۳۰) درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد .

آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعاره مکنیه

(۳۱) در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست

قلب کویر: اضافه استعاری و تشخیص / حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص

(۳۲) این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما

برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو      تشخیص و استعاره مکنیه: بخوانیم با گل

(۳۳) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد      عقل بی درد و بی دل: تشخیص

<p>۳۴) آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش آلود علم عددیین مصلح تاندیش: تشخیص و استعاره مکنیه</p> <p>۳۵) آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟</p> <p>سر ماه و سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص</p> <p>۳۶) چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند</p> <p>چرخ بلند: استعاره از آسمان تشخیص: سوگند چرخ بلند</p> <p>۳۷) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود</p> <p>اضافه استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم</p> <p>۳۸) رخس زیبا، رخس غیر تمند / رخس بی مانند تشخیص: رخس غیر تمند</p>	
<p>لف و نشر</p> <p>۱) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت</p> <p>لف و نشر مرتب دارد: لَفّ اول: جیب / لَفّ دوم: جام / نشر اول: مال / نشر دوم: می</p> <p>۲) این عیار مهر و کین مرد و نامرد است مهر و کین مرد و نامرد: لَفّ و نشر مرتب (مهر مرد و کین نامرد)</p> <p>۳) کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر لَفّ و نشر مرتب</p>	
<p>اسلوب معادله</p> <p>۱) محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست</p> <p>۲) عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را</p> <p>۳) نکند جورپیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی</p>	
<p>تلمیح</p> <p>۱) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی</p> <p>تلمیح به حدیثی از حضرت علی دارد: لَا يُدْرِكُ بَعْدَ الْهِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ (کسی که همت های دور پرواز او را درک نکنند و عقل های زیرک به گنه آن نرسند)</p> <p>نیز تلمیح به آیه شریفه: اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ</p> <p>۲) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بیوشی همه بیشی تو بگاهی، همه کمی تو فزایی</p> <p>تلمیح: همه غیبی تو بدانی: اللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ</p> <p>مصراع دوم تلمیح به آیه: تَعَزَّزْ مِنْ تَشَاءِ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءِ</p> <p>۳) منت خدای را ، عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت</p> <p>تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: « لَنْ شَكَرْتُمْ لَزَيْدَنَّكُمْ »</p> <p>۴) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری</p>	

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری

مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد: « وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ »

(۵) در خبر است از سرور کاینات و مَفخَر موجودات و رحمت عالمیان و صَفْوَت آدمیان...

رحمت عالمیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »

(۶) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان  
تلمیح دارد به داستان حضرت نوح .

(۷) آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم مَلّت امروز یقین کرد که او اهرمن است

بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتری وی بود که می گویند:  
اسماء پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به ترفندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت نشست و سلیمان آواره شد.

(۸) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید پادشاه پیشدادی

(۹) ای دیو سپید پای دربند ای گنبد گیتی ای دماوند تلمیح به هفت خان رستم و جنگ با دیو سپید

(۱۰) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

تلمیحی به «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی شد

(۱۱) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود

تلمیح به آیه قرآنی: يَسْبَحُ لَكَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

(۱۲) ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که در

کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.

تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه

این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند

تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می پنداشتند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

(۱۳) آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد

تلمیح به شعر رودکی

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست خنک ما را تا میان آید همی خنک (اسب)

<p>ای بخارا شاد باش و دیر زی      میر زی تو شادمان آید همی</p> <p>۱۴) دارد اسارت تو به زینب اشارتی      از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه</p> <p>تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب</p> <p>۱۵) از دوردست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟</p> <p>بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفیان.</p> <p>۱۶) ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد      یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه</p> <p>بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف</p> <p>۱۷) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است      ای روضه مجسم گودال قتلگاه</p> <p>بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه و نیز روضه خوانی در سوگ حضرت.</p> <p>۱۸) چنان آمد اسپ و قیای سوا      ر که گفتی سمن داشت اندر کنار</p> <p>تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم</p> <p>چو بخشایش پاک یزدان بود      دم آتش و آب یکسان بود</p> <p>تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم</p> <p>۱۹) مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجب بودم</p> <p>شیء عجب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد «انّ هذا لشیء عجب» برای بیان شگفتی به کار می رود.</p> <p>۲۰) مزیان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود</p> <p>ضرب المثل است برگرفته از این بیت حافظ: گوهر مخزن اسرار همان است که بود</p> <p>حقّه مهر بدان مهر و نشان است که بود</p> <p>۲۱) چند صباحی تا حبشه ۲ و قلب افریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود</p> <p>اشاره به بیت حافظ: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی      خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود</p>	
<p style="text-align: right;">تضمین</p> <p>۱) گفتی «به روزگاران مهری نشسته» گفتم: «بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران»</p> <p>شاعر در سرودن این شعر به غزل زیر از سعدی نظر داشته و بخش هایی از یک بیت را تضمین کرده است</p> <p>۲) «در کویر خدا حضور دارد» این شهادت را یک نویسنده رومانیایی داده است</p> <p>نقل قول از نویسنده رومانی</p>	
<p style="text-align: right;">کنایه</p> <p>۱) پریشان روزگار کنایه از بدبخت</p> <p>۲) سر به جیب مراقبت فروبردن: کنایه از تأمل و تفکر عارفانه است</p> <p>۳) دامن از دست من برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم.</p>	

۴) هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است

۵) نقشی ز بود و تار نیست: کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامه

۶) از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

۷) از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد

۸) در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش

۹) غرقه به خون شدن: کنایه از کشته و شهید شدن

۱۰) از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن

۱۱) صاحب قلم: به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده

۱۲) پای در بند: کنایه از زندانی، گرفتار

۱۳) با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن کنایه: ارتفاع و بلندی کوه دماوند

۱۴) سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده

۱۵) سوزد جانت: کنایه از نابودی

۱۶) سیاه بخت: به کنایه بدبخت

۱۷) معجز از سر کشیدن: کنایه از ترک درماندگی و سستی

۱۸) بر اورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت

۱۹) از بن برکندن و از ریشه برکندن کنایه: نابودی و ویرانی

۲۰) به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن

۲۱) از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن

۲۲) با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن

۲۳) سلنه سلنه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی حال.

۲۴) مثل بچه خر روی زمین نشستن کنایه: آرام و بی سروصدا کاری انجام دادن

۲۵) خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی

۲۶) زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن

۲۷) این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه: پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص

۲۸) دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند

۲۹) موبه مو توضیح دادن کنایه: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن

۳۰) از تعجب شاخ در آوردن کنایه: تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن

۳۱) آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن **آب به دهان خشک شدن = از تعجب شاخ در آوردن**

۳۲) پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز

۳۳) راه پر خون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق

- (۳۴) بی گاه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی
- (۳۵) روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن
- (۳۶) کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن
- (۳۷) دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی
- (۳۸) رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- (۳۹) مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن
- (۴۰) چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بدان کس یا بدان چیز بودن
- (۴۱) از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.
- (۴۲) دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی
- (۴۳) چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگه داشتن: کنایه از پر رونق نگه داشتن و ارزشمند کردن
- (۴۴) راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه
- (۴۵) چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن
- (۴۶) گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن
- (۴۷) شکفتن گل های الماس: کنایه از پدیدار شدن ستارگان
- (۴۸) سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن
- (۴۹) مزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن
- (۵۰) باد و باران خورده: کنایه از کثیف بودن
- (۵۱) قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن
- (۵۲) اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن
- (۵۳) زمین گیر: کنایه از ناتوان
- (۵۴) کنایه ها: دو دل، مردد، شک دار
- (۵۵) گندم ها هنوز خوشه نبسته اند: هنوز نرسیده اند
- (۵۶) آب خوش از گلویش پایین نمی رود: آرامش ندارد.
- (۵۷) جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند: بزرگ شده اند
- (۵۸) پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن
- (۵۹) بال و پر گشودن: کنایه از بسیار خوشحال شدن
- (۶۰) گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن /
- (۶۱) کنایه: از خویشان بت ساختن؛ یعنی مغرور شدن
- (۶۲) سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از خطر کردن و آزمایش کردن
- (۶۳) پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن
- (۶۴) به گفتن نشانند: کنایه از روب هرو کرد.

- ۶۵) « روشن نگشتنِ روان » و « ایمن نگردیدنِ دل »  
 ۶۶) دل شستن: خود را رها کردن، قطع امید کردن  
 ۶۷) شب آمد به روز: و کنایه از تاریک شدن هوا  
 ۶۸) بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند  
 ۶۹) همی خاک نعلش برآمد به ماه: کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب  
 ۷۰) نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن  
 ۷۱) نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن  
 ۷۲) تپش یافتن: کنایه از هراسیدن  
 ۷۳) خون گریستن: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه  
 ۷۴) سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن  
 ۷۵) موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه  
 ۷۶) بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید  
 ۷۷) خو نگرم بودن: کنایه از شاد و صمیمی بودن  
 ۷۸) آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام  
 ۷۹) مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می گفت.  
 ۸۰) لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود  
 ۸۱) طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن  
 ۸۲) حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی  
 ۸۳) داشت می خوابید: کنایه از مردن  
 ۸۴) یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی  
 ۸۵) کمند شصت خم: کنایه از بلند بودن کمند(طناب)  
 ۸۶) مُلک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن  
 ۸۷) گم کرده راه کنایه: اوج حیرت و سرگردانی  
 ۸۸) جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام.

مجاز:

- ۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید لب و دندان مجاز از کل وجود  
 ۲) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند مجاز از همه اجزای عالم  
 ۳) خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد خواب و خور: مجاز از زندگی مادی  
 ۴) هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت کم و بیش: مجازاً وابستگی ها؛ نیازهای مادی

- ۵) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت  
قلم: مجاز از اندیشه
- ۶) در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت  
پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه: مجازاً مردم جامعه
- ۷) تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند روزگار: مجازاً مردم روزگار
- ۸) ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند زمین: مجازاً مردم
- ۹) ای مادر سر سپید، بشنو این پند سیاه بخت فرزند سر: مجازاً موی سر
- ۱۰) برکش ز سر این سپید معجز بنشین به یکی کبود اورند اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی
- ۱۱) کز نیستان تا مرا بریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند مجاز از همه هستی
- ۱۲) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق سینه: مجازاً دل عاشق
- ۱۳) محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست زبان: مجاز از سخن و کلام / گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است
- ۱۴) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد دنیا: مجازاً مردم روزگار
- ۱۵) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند چوب: مجاز از درخت نی
- ۱۶) همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند فلسفه: مجاز از فیلسوفان مذهب: مجاز از اهل دین، علمای مذهبی
- ۱۷) که هر چند فرزند، هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند دل: مجاز از وجود
- ۱۸) پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی جان: مجاز از وجود
- ۱۹) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه جهان: مجاز از جهانیان
- ۲۰) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند دشت: مجاز از مردم
- ۲۱) یکی تازی ای برنشته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه ماه: مجاز از آسمان
- ۲۲) سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست سر: مجاز از وجود
- ۲۳) چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت
- ۲۴) مگر سر پادشاهی نداری؟ سر: مجاز از فکر و اندیشه
- ۲۵) سورت سرمای دی بیدادها می کرد دی: مجاز از زمستان
- ۲۶) مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم نای: گلو / مجاز از صدا
- ۲۷) و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم دم: نفس مجازاً حرف و حدیث
- ۲۸) باز چشم او به رخس افتاد چشم: مجاز از نگاه
- ۲۹) نان را از من بگیر، اگر می خواهی، هوا را از من بگیر نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی
- ۳۰) الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز سینه: مجاز از وجود

اغراق:

- |                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| ۱) ای گنبد گیتی ای دماوند    | جهانی نظاره شده هم گروه    |
| ۲) نهادند بر دشت هیزم دو کوه | دمیدند گفتی شب آمد به روز  |
| ۳) پیامد دو صد مرد آتش فروز  | همی خاک نعلش بر آمد به ماه |
| ۴) یکی تازی ای برنشسته سیاه  | کران گرمی کند آتش گدایی    |
| ۵) به سوزی ده کلامم را روایی |                            |

بهرت